

## حوض‌های شکسته

🕊 دعا کنیم. خداوندا، اینک ایمان داریم. به پسر خدا ایمان داریم و از این رو به واسطه‌ی اوست که حیات ابدی را می‌پذیریم. اینک، بار دیگر در این بعدازظهر یا پسین‌گاه جمع شده‌ایم تا جلسه‌ای دیگر داشته باشیم. به پیغام و هر آنچه که امشب تو به ما خواهی گفت، اعتماد می‌کنیم. خداوندا به تو ایمان داریم و به انتظارت نشسته‌ایم. و تو گفتی: «اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند، قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد.» پروردگارا، دعا می‌کنیم تا امشب در حالی که به انتظارت نشسته‌ایم، آن قدرت را به ما عطا فرمایی.

۲. تو را بابت این جماعت و ارزشی که نزد تو دارند و بابت ارجی که نزد من دارند، شکر می‌گویم. پدر، تو را از این بابت شکر می‌گویم. آنها جواهرات گرانبهائی تو هستند. و خدایا دعا می‌کنم تا امشب آن‌گونه که نیاز دارند، خود را به آنها بنمایانی و آشکار کنی. اگر در اینجا بیمارانی هستند، باشد که شفا یابند. اگر شک و شبهه‌ای در ذهن کسی وجود دارد؛ خداوندا آن را برطرف نموده و بزدا. خداوندا، ما را از حضور خویش و برکاتت بهره‌مند گردان، زیرا به آنها نیازمندیم. تو بهر ما کفایت می‌کنی. و بدون تو قادر به انجام هیچ کاری نیستیم.

۳. دعا می‌کنیم تا برای هر آنچه که بهر ما انجام دادی، پذیرای شکرگزاری‌های ما باشی. به نام عیسی با اشتیاق چشم‌انتظار برکاتت هستیم. آمین.  
می‌توانید بنشینید.

۴. خوب، به نسبت یکشنبه شب گذشته، هوا در این یکشنبه اندکی خنک تر است. بسی قدردان برادرانمان هستیم که چنین خالصانه کار کردند و زحمت کشیدند تا به اینجا برسیم و همه چیز آماده باشد. دو یا سه نفرشان را می‌شناسم. برادر مایک ایگان، که می‌توانم او را آن پشت ببینم و... برادر مایک، برادر سوتمن، (به گمانم) برادر ری روبرسون و برادر وودز و همه‌ی آنها آن پایین بودند و حسابی عرق می‌ریختند و سعی داشتند تا مسائل را حل کنند تا به این ترتیب، اکنون بتوانیم این پیغام، یا در واقع امروز را داشته باشیم. بنابراین مراتب قدردانی خود را اعلام می‌کنیم.

۵. باری، اگر خداوند بخواهد، قصد دارم صبح روز یکشنبه‌ی آینده جلسه‌ی شفا و دعا برای بیماران داشته باشم. و اگر خدا بخواهد آن روز را به این کار اختصاص خواهیم داد.

۶. امروز صبح متوجه شدم که تعدادی دستمال، اینجا قرار دارد. برای آنها دعا کردم. وقتی مشغول دعا و سرود خواندن بودید برای دستمال‌ها دعا کردم؛ و حالا امشب تعدادشان در اینجا بیشتر است. بنابراین، ما - ما ایمان داریم که خدا بیماران را شفا می‌دهد. این همه شهادت خارق‌العاده مربوط به شفا در میان خودمان و از سراسر جهان ثبت می‌شود که خدا را بابت آنها شاکریم.

۷. این طور فکر کردم که یکشنبه‌ی آینده... از آنجا که برای مدتی کوتاه عازم جایی هستم و خیلی وقت است که فقط به مباحث تعلیمی و به پیغام پرداخته‌ایم، فکر کردم که خوب است اگر بتوانیم جلسه‌ی شفا و دعا برای بیماران برگزار کنیم. و اطمینان داریم که خدا اوقات فوق‌العاده‌ای را به ما خواهد بخشید.

۸. حال، بسیاری از شما مجبورید امشب مایل‌ها رانندگی کنید. امروز هنگام صرف غذا در کافه تریای بلو بور، با افرادی که آنجا بودند، صحبت کردم. بسیاری از آنها آدم‌های خوبی بودند، چنین شد که با آنها دست داده و هم‌کلام شدم، با کسانی که پیش از این هرگز ندیده بودم، آنها اینجا و به کلیسا آمده بودند. بابت داشتن چنین دوستانی، قدر دانم و مایلم از تکتاک شما تشکر کنم. برخی از آنها تمشک‌های سیاهی که چیده بودند را برای ما آوردند، یک نفر هم یک سطل شربت یا به گمانم شیره آورد و نظایر این. نمی‌دانید که این کار چقدر برایم ارزشمند است. سر صبح برخاستم و از خانه بیرون رفتم و آنجا گاهی...

۹. یک روز صبح برادری آنجا بود که شرایطش بسیار بد و ناجور بود، لباس نداشت و از این حرف‌ها، از من خواست تا بیرون بروم و برایش لباس بیاورم. در همان بدو خروج، چیزی نمانده بود که روی یک سبد پر از آن تمشک‌های سیاه که آنجا بود سر بخورم. گفتم: «شما این تمشک‌های سیاه را آورده‌اید؟»

۱۰. گفت: «نه، این جریان ابداً به من مربوط نمی‌شود. من پیش از روشنایی روز اینجا بودم و از همان موقع هم آنها را اینجا گذاشته بودند.» و کاشف به عمل آمد که برادر خوبم رادل، آنها را برایم آورده بود. و مسلماً چنین کارهایی برایم ارزشمند هستند.

۱۱. لحظاتی قبل ببلی پل به من متذکر شد که افراد حاضر در جماعت امشب، هدایایی برایم جمع‌آوری کرده‌اند. من - من از شما برای این کار تشکر می‌کنم، نمی‌خواستم این کار را انجام دهید. من - من قدر دان تلاش‌های شما و نظایر آن هستم اما این کار لازم نبود. خداوند به شما برکت دهد. شما می‌دانید، شما می‌دانید کتاب مقدس گفته است: «هرآنچه در حق این کوچکترها به جا آوری، در حق من به جا آورده‌ای.»

۱۲. حال، خیلی سراسر است و صریح درباره‌ی پیغام با شما سخن گفتن. و من... ممکن است این احساس به عده‌ای دست داده باشد که چنین می‌پندارم که قرار است مسیح امروز صبح یا امشب بیاید. من که این طور فکر می‌کنم. باری، اما نمی‌گویم که چنین خواهد شد و او خواهد آمد چه بسا تا هفته‌ی دیگر، سال دیگر و ده سال دیگر هم نیاید. زمان آمدنش را نمی‌دانم. اما یک چیز هست که دلم می‌خواهد... همواره ملکه‌ی ذهن‌تان باشد و آن اینکه باید هر دقیقه و هر ساعت آماده باشید. می‌بینید؟ این نکته که اگر امروز هم نیاید، چه بسا فردا، اینجا باشد. بنابراین فقط همین نکته را در ذهن خویش حک کنید، اینکه او به زودی می‌آید.

۱۳. و من نمی‌دانم که چه زمانی ساعت آخرم بر روی زمین فرامی‌رسد، هیچ کدام ما نمی‌دانیم. و همین طور هیچ کس از زمان آمدن او خبر ندارد. به گواهی سخنانش، او گفت: «فقط پدر از زمان آمدن او خبر دارد؛ حتی پسر هم نمی‌داند که در چه زمانی خواهد آمد.» زمان موعود وقتی است که خدا او را بار دیگر برای ما بفرستد. اما ما چشم‌انتظار باز آمدن او هستیم. وقت چندانی نمانده است. من صرفاً... از نظر من هر آن می‌تواند رخ دهد. حال معنی این حرف این نیست که... معنی‌اش این نیست که شاهد دگرگون شدن شکل آسمان خواهید بود و... درباره‌ی آن آمدن صحبت نمی‌کنم. اینجا منظورم رבוته شدن است...

۱۴. می‌بینید، آمدن او فرآیندی سه‌گانه است. و او با سه نام مربوط به جایگاه پسری می‌آید. او در قالب یک سه‌گانگی می‌آید؛ پدر، پسر، روح‌القدس. می‌بینید، و همه‌ی آنها در واقع همان مسیح، همان خدا هستند. باری، می‌دانیم که او آمد تا ارمان آورنده‌ی سه عمل فیض‌بخش باشد؛ یعنی عادل شمردگی، تقدیس و تعمید روح‌القدس. در خدا هر چیز در سه به کمال می‌رسد.

۱۵. بنابراین او ابتدا آمد تا عروس خود را نجات دهد. بار دیگر تا عروس خود را بردارد و با خود ببرد. و بار سوم به همراه عروس خود می‌آید، یعنی پادشاه به همراه ملکه؛ در این مقطع است که بسیاری منتظر بازگشت مسیح هستند.

اما وقتی این بار بیاید، هیچ کس مگر آنها که آماده‌اند از آمدن او خبردار نخواهد شد. فقط عده‌ای از مردم غایب خواهند بود. دیگران از اتفاقی که برای آنها رخ داده، بی‌اطلاع خواهند بود. آنها، در یک آن، برداشته و ناپیدا خواهند شد و «در یک چشم برهم زدن تبدیل خواهند شد.» پس فقط آماده‌ی این اتفاق باشید. تجربه‌ی هولناکی است که یک روز صبح عزیزی را گم کنید و کسی نتواند او را پیدا کند. آیا خیلی بد نیست که بفهمید این اتفاق رخ داده است و شما از آن، جا مانده‌اید؟ پس فقط در حضور خدا بمانید.

۱۶. حال، اگر خدا بخواهد، هفته‌ی آینده، دوشنبه‌ی آینده، یعنی از هفته‌ای که پس از این دوشنبه می‌آید، خانواده‌ام را به آریزونا می‌فرستم، جایی که [بچه‌ها] به مدرسه می‌روند. سپس بازمی‌گردم.

۱۷. حال، خودم به آنجا نمی‌روم... یعنی آنجا برنامه‌ای ندارم. من خیلی کم در آریزونا می‌مانم. باید به جای دیگری بروم. دوشنبه‌ی آینده همسرم را به آنجا می‌برم. و سپس دوباره به اینجا بازمی‌گردم. و بعد اینجا را به مقصد بریتیش کلمبیا ترک خواهم کرد. سپس به کُلرادو می‌روم تا نزدیک کریسمس دوباره برای مدت کوتاهی در آریزونا باشم... شاید دو یا سه روز، تا به این ترتیب اگر خدا بخواهد، خانواده را در ایام تعطیلات کریسمس دور هم جمع کنم و به اینجا برگردیم و در طول هفته‌ی منتهی به سال نو، جلساتی در اینجا داشته باشیم.

۱۸. بنابراین عملاً بیشتر اینجا خواهم بود. حضورم در اینجا ده بار بیشتر از آنجا خواهد بود، چون آنجا کلیسا یا جلسه و مراسم خاصی نداریم، آنجا جلسه‌ی کلیسایی نداریم. این جنبه‌ی بد ماجراست. آنجا مکانی نداریم که بچه‌ها را برای شنیدن این پیغام‌ها به آنجا بفرستیم، یعنی مثل بچه‌های شما که می‌توانند در اینجا آن را بشنوند، و این نقصی است که داریم. اما در آنجا همه تندرست تر هستند. آب و هوای آنجا از نوع خشک و گرم و خشک است، اما همه‌ی بچه‌ها سالم تر به نظر می‌رسند. به اندازه‌ی کافی آنجا زندگی نکردم تا بدانم که آیا آنجا جای سالمی است یا خیر. من در حال حرکت و جابه‌جایی هستم و حدس می‌زنم که از بدو تولد همیشه در سفر بوده‌ام.

۱۹. همسرم اسم مرا گذاشته است... می‌دانم که اینجاست و جلسه که تمام شد همین را به من خواهد گفت، همه‌ی شما در جریان باشید. به آن، چه می‌گویند؟ بادهای جابه‌جا شونده یا بادهای ناآرام یا هرچه - هرچه که هست، می‌دانید، شن‌های جابه‌جا شونده؟ به بیان دیگر، همواره درحال جابه‌جایی هستم. اکنون بیست و دوسالی می‌شود که ازدواج کرده‌ام و گاه فکر می‌کنم غریبه‌ای هستم که در منزل می‌چرخد، چون ناگزیر از رفتنم.

اما منتظر زمانی هستم که در سرزمین موعود خود مستقر خواهیم شد، اتفاقی که روزی خواهد افتاد. اینک نبردی در جریان است، پس بیاییم در دعا باشیم.

۲۰. فراموش نکنید، صبح یکشنبه‌ی آینده، اگر خدا بخواهد، می‌توانید بیماران و رنجوران خود را بیاورید. زود بیایید و جایتان را بگیرید، احتمالاً برای گروهی دعا خواهد شد. ناچار خواهیم بود کارت دعا توزیع کنیم. اگر کارت به اندازه‌ی کافی نباشد از توزیع آن خودداری خواهیم کرد، و فقط در حدی که بشود دو یا

سه صف دوازده نفره تشکیل داد، کارت می‌دهیم. اما به احتمال فراوان کارت دعا توزیع خواهیم کرد، و این کار را حدوداً یک ساعت پیش از مراسم عادی خواهیم کرد که به گمانم قرار است در... صبح یکشنبه‌ی آینده، حوالی ساعت هشت یا هشت و نیم کارت‌های دعا را خواهند داد؛ درهای کلیسا را باز خواهند کرد تا کارت‌های دعا را بدهند. بنابراین از حضور خود در اینجا مطمئن شوید تا... عزیزان خویش را همراه خود بیاورید و آنها را اینجا بگذارید. در کلیسا هوا و همه چیز مطبوع و دلپذیر خواهد بود، و اگر آنها بیمار باشند هر کار بتوانیم خواهیم کرد تا برای آنها دعا کنیم.

۲۱. مجدداً از شما بابت هدایای پرمهرتان سپاسگزارم.

۲۲. و حال امشب کلام خدا را خواهیم خواند و دوباره آماده‌ی این واقعه، یعنی حضورش خواهیم شد تا کلامش را به ما برساند. حال می‌دانیم که می‌توانیم یک متن را بخوانیم اما خداست که باید پس زمینه‌ی آن را آشکار و مکشوف کند. می‌بینید؟ می‌توانیم یک متن را برداریم اما خدا باید پس زمینه را مکشوف کند. و در حالی که باب ۲ کتاب ارمیا را باز می‌کنید...

۲۳. ما بلیم بگویم که از حضور برادر لی وایل در کنارمان خوشحالم. ایشان از برادران گرانبها در خداوند هستند. و فکر می‌کنم که برادری که اینجا هستند، اسمشان به خاطر نمی‌آید، برادر ویلارد کریس. و نیز برادران اهل آرکانزاس را دیدم. برادر جان و بقیه از حوالی پوپلار بلوف و برادر بلر را. برادر جکسن و برادر رادل هم هستند و عده‌ی بسیار دیگری که نمی‌توانم... کاش می‌توانستم از همه نام ببرم اما این کار برایم مقدور نیست و شما این را درک می‌کنید. برادر بن برایانت را دیدم که اینجا نشسته‌اند؛ عموماً از آمین گفتنشان می‌توان جایی که هستند را پیدا کرد... همه بن را از صدایش می‌شناسند.

۲۴. یکبار در کالیفرنیا و در حوالی یک درّه بودیم، مشغول موعظه‌ی پیغامی برای گروهی از باپتیست‌ها بودم. آنها یک خیمه‌ی بزرگ داشتند و کلی از آن عادات اشراف منشان‌ی باپتیستی. حتی صدای یک «آمین» هم از جایی به گوشم نمی‌رسید؛ می‌دانید لایب برخی از بانوان از خراب شدن آرایش چهره‌ی خود می‌ترسیدند. سپس یک جفت پای تقریباً این شکلی دیدم که به هوا پرید و دو دست بزرگ و موهای مشکی آشفته‌ای که بانگ «آمین!» سر داد و آن طور فریاد کشید. به پایین نگاه کردم و گفتم: «بن، تو دیگر از کجا پدیدایت شد؟» او به راستی «آمین» را خوب درک کرده و گرفته بود.

۲۵. دیدم که همسرش دارد به او نگاه می‌کند. بسیار خوب، اندکی از آن موهای

مشکی را از دست داده است، اما همه چیز روبراه است، می‌دانی. نگران این جریان نباش. من که خیلی وقت پیش آنها را از دست دادم. پس اینک، دعا کردن را از یاد نبرید.

۲۶. اکنون، درحالی که بخش اصلی جلسه را آغاز می‌کنیم، یادتان باشد که اگر این کلام را بخوانیم، خدا به کلام خویش برکت خواهد داد. «چنین خواهد بود که تهی و خالی به او بازگردد، بلکه هدفی که محض آن در نظر گرفته شده است را برآورده خواهد نمود.» و می‌دانم که با خواندن کلام، حرفم همواره راست و حق خواهد بود. وقتی کلام را بخوانم، خدا به کلامش التزام خواهد داشت.

۲۷. حال به احترام کلامش بایستیم. ارمیا، باب ۲ آیات ۱۲ و ۱۳ را از نظر می‌گذرانیم.

پس خداوند می‌گوید: ای آسمان‌ها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!

زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه‌ی آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوض‌ها کنده‌اند، یعنی حوض‌های شکسته که آب را نگاه ندارد.

اکنون، سرهای خود را خم کنیم.

۲۸. خدای عزیز، کلامت خوانده شد. دعا می‌کنیم تا التزامت به آن کلام را نشان دهی و امشب موارد مشابه و همانند این حکایت را به ما بنمایانی، زیرا وقتی به روزگار گذشته و بنی‌اسرائیل می‌نگریم، چنانکه کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، نمونه می‌گیریم و می‌توانیم به وضوح ببینیم که وقتی از کلام اطاعت کردند، برای آنها چه کارها کردی و نیز شاهدیم که وقتی از کلام نافرمانی کردند، چه برخوردی کردی و آنچه را که لازم است، یاد می‌گیریم. بنابراین دعا می‌کنیم که امشب به گونه‌ای بسیار ویژه، با ما سخن بگویی تا بدانیم در این زمانه‌ای که اکنون در آن به سر می‌بریم و امروز صبح از کم و کیف آن آگاه شدیم، چگونه باید رفتار کنیم. چون در نام عیسی مسیح طلبیدیم. آمین می‌توانید بنشینید.

۲۹. موضوعی که امشب قصد دارم اندک زمانی به آن بپردازم و از آن سخن بگویم "حوض‌های شکسته" است.

۳۰. بنی‌اسرائیل دو کار بسیار بد کرده بود. خدا گفت که آنها او را که چشمه‌ی آب حیات است، ترک نموده بودند و حوض‌هایی برای خودشان کنده بودند تا از آن بنوشند. حال، این چیز کمی نیست.

۳۱. دلیل آنکه به فکر این موضوع افتادم، این بود که می‌توان میان آن و گفته‌های امروز صبح من، درباره‌ی زمانه‌ای که در آن به سر می‌بریم و همچنین عرایض درباره‌ی آرمانی که برای آن مبارزه می‌کنیم، نسبتی برقرار کرد.

۳۲. ما به بنی‌اسرائیل به عنوان نمونه می‌نگریم، زیرا خدا هر چه بوده باشد، باید همواره همان بماند. و تنها یک چیز است که خدا همواره خود را به آن ملتزم می‌داند و آن راه و رسمی است که برای قوم مقرر کرده است. و وقتی از آن راه خارج شدند، حرمت خدا شکسته شد و خدا قوم را بابت گریز و سر باز زدن از کاری که به آنها گفته شده بود باید بکنند، گرفتار رنج و عذاب کرد فارغ از اینکه آن کار چه بود.

او حتی شریعت را به آنها بخشید، «لمس نکن، دست نزن، نخور.» و این نه صرفاً از جنبه‌ی شر و مضرات ناشی از انجام آن عمل، بلکه از جنبه‌ی نفس نافرمانی از کاری که خدا گفته بود باید انجام شود، حائز اهمیت است. و هیچ گاه قانونی بدون مجازات تخطی از آن، وضع نمی‌شود. چون اگر مجازاتی در کار نباشد قانون هم مفهومی نخواهد داشت، مگر درحالی که کیفری در کار باشد... قانون!

۳۳. حال درمی‌یابیم کاری که آنها در آن ایام می‌کردند به نظر شبیه کاری است که ما اکنون می‌کنیم، یعنی کاری که قوم کلیسایی می‌کند.

۳۴. حال اینجا شاهد نکته‌ای غریب هستیم. آنجا که او [خدا] گفت: «حوض‌های شکسته برای خود کنده‌اند.» شاید برای برخی عجیب به نظر برسد. حال، شاید برخی از شما ندانید یک حوض مخزنی چیست. چند نفر می‌دانند که حوض مخزنی چیست؟ خوب تقریباً همه‌ی شما می‌دانید. اگر در یک مزرعه بزرگ شده باشید می‌دانید که یک حوض مخزنی چیست. حشراتی که از طریق یکی از آنها خوردم، آن قدر بوده که بدانم یک حوض مخزنی چیست.

در یکی از مناطق روستایی پر از آلاچیق موعظه کرده بودم، جایی که ظروف پر شده از آب حوض‌های مخزنی آنجا قرار گرفته بود، آبی که از ریزش باران جمع می‌شود و به شکلی این آب مانده می‌شود. و سپس انواع حشرات شب‌ها وارد آن می‌شوند. بنابراین می‌دانم آب حوض مخزنی چیست.

۳۵. یک حوض مخزنی جایی یا چیزی است که در عمق زمین حفر می‌شود تا جای چاه را بگیرد. جایی که مردم چاه نداشته باشند، حوض مخزنی می‌سازند. به بیان دیگر یک حوض مخزنی یک مخزن ساخته‌ی دست بشر یا یک چاه

ساخته‌ی دست بشر در عمق خاک است، چیزی که انسان حفر می‌کند تا آب را جمع کند. آبی که بعداً مورد استفاده قرار می‌گیرد. برخی از آن برای شستشو استفاده می‌کنند و برای شماری مصارف آشامیدنی دارد و انواع مصارف دیگر. زمانی بود که کل آب مورد استفاده‌ی ما از حوض مخزنی تأمین می‌شد. یک وسیله‌ی کهنه داشتیم که باید آن را می‌چرخاندی و می‌چرخاندی و می‌چرخاندی تا آب را به بالا منتقل کند؛ برای گرفتن آب از حوض‌ها، سطل‌های کوچک روی آن تعبیه شده بود.

۳۶. خوب، مسئله‌ای که در مورد حوض وجود دارد و توجه ما را به خود معطوف می‌کند، تفاوت آن با چاه است. یک حوض مخزنی خالی خواهد شد. حوض نمی‌تواند خودش را پر کند... منبع قابل اتکایی نیست. نمی‌توانید روی حوض حساب کنید. حوض الزاماً وابسته به بارانی است که تابستان یا زمستان می‌بارد، به هر چیز که... عموماً در فصل زمستان از بارش برف و باران، آب‌ها به داخل حوض سرریز می‌شوند و اگر آب را جذب نکند هیچ آبی نخواهید داشت. حوض خشک می‌شود. و قادر نیست خود را از نو پر کند. مخزن کهنه نمی‌تواند خود را از نو پر کند. پر شدن آن، حاصل بارش باران است.

۳۷. و مایلم توجه شما را به نکته‌ای دیگر پیرامون حوض‌های مخزنی جلب کنم. عموماً می‌بینید که حوض‌های مخزنی، یا دست کم جایی که بودیم چنین بود که... معمولاً اندازه‌ی آغل دو برابر خانه است و عموماً آب را از آغل در مخازن سرازیر می‌کنند. آن مخزن قدیمی را به خاطر دارم که در آنجا بود و وقتی... و آب بود که از لوله‌های ناودانی به مخزن سرازیر می‌شد. و آبی که مخزن را پر می‌کرد از آغل می‌گذشت.

پس آب از سقف طویله جریان می‌یافت، جایی که تمام آن حیوانات در محوطه‌ی اصطبل می‌چرخند و این در حالی است که تمام کثیفی‌ها در روزهای خشک و آفتابی، به بالای آغل می‌چسبند. و سپس آب می‌آید و همه‌ی آنها را از سطح سقف می‌شوید تا وارد یک آب‌خور ساخته‌ی دست انسان شود و از آنجا وارد یک ناودان که ساخته‌ی دست بشر است می‌شود تا دست آخر وارد یک مخزن ساخته‌ی دست بشر شود. و اگر چیزی که به عنوان ماحصل عایدتان می‌شود کثافت نباشد نمی‌دانم چیست، یعنی وقتی که یک مخزن داشته باشید. بله آقا! تمام آن، ساخته‌ی دست بشر است و کثیف تر از این نمی‌شود.

۳۸. می‌دانید، در گذشته اسم آن را... ما روی یکی از آنها فیلتر پارچه‌ای نصب کرده بودیم. می‌دانید چطور بود؟ مجبور بودیم بر روی آن فیلتر نصب کنیم تا



حشرات و غیره که از سقف آخور و دور و اطراف وارد آب شده بودند، هنگام ریخته شدن آب از جایی به جای دیگر، وارد مخزن نشوند. و ما قبلاً روی آن فیلتر نصب می‌کردیم تا همگی آن کثافات و چیزهای دیگر را، تا جایی که در توانمان بود، بردارد. صد البته این کار آلودگی واقعی را نمی‌گیرد، تنها راه آن اجسام بزرگتر را هنگام سقوط و پایین آمدن، سد می‌کند و شاید حشرات [پشت فیلتر] بیفتند اما عصاره‌ی آن حشرات همراه آب عبور می‌کند. بنابراین اگر یکی از آن مخازن قدیمی کثیف را داشتید به واقع سر و کارتان با آلودگی بود.

۳۹. بگذارید چند روزی آن آب در همان حالت بماند و بعد راکد می‌شود. بگذارید آب در مخزن بماند و راکد می‌شود. از قورباغه، مارمولک، مار و حیوانی که اسمش را «دُم جنبان» گذاشته بودیم، پر می‌شود. یک چیز کوچک ... نمی‌دانم آیا... آنها انگل نیستند، آنها... اما نمی‌دانم شما به آنها چه می‌گویید. اما موجودات کوچکی در آب هستند که ما به آنها می‌گفتیم: «دُم جنبان». می‌دانید که چیست. چند نفر می‌دانند راجع به چه حرف می‌زنم؟ مطمئناً همگی شما ده‌دهه نشین‌ها می‌دانید. پس از آن که [آب] کاملاً راکد شد، همگی آن موجوداتی که آن را می‌پسندند، خود را می‌رسانند. به واقع به این دلیل که آب راکد شده است، می‌آیند. و از این جهت که راکد شده است، جانورانی که چیزهای راکد را دوست دارند به آن سو کشیده می‌شوند.

۴۰. و این در کلیت بسیار شبیه شرایط امروزی کلیساهای ماست. فکر می‌کنم که ما... یکی از بزرگترین گناهان کلیسا در این روزگار، درست نظیر بنی‌اسرائیل در آن روزگار است یعنی او که همان چشمه‌ی آب حیات است را ترک کرده‌اند و برای خود حوض‌های ساخته‌ی دست بشر کنده‌اند. چنین جایی بدل به زیستگاه همگی آن موجوداتی می‌شود که آن نوع آب را دوست دارند. مارمولک، قورباغه و همه جور تخم ناپاک در آن زندگی می‌کنند، چرا که این یک مخزن ساخته‌ی بشر است. و در چنین مخزنی این قبیل چیزها می‌مانند. این نمونه‌ای کامل از فرقه‌های امروزی ما است.

۴۱. می‌گویید: «حالا برادر برانهام چرا این قدر شدید، این عده را می‌کوبی؟»

چون باید کوبیده شوند. باید کوبیده شوند. بگریزید، زیرا [ این روند ] نهایتاً منجر به شکل‌گیری نشان وحش خواهد شد. یادتان باشد، این حقیقت است! آنچه ظهور خواهد کرد، نشان وحش خواهد بود. فرقه‌ها یگراست راه به آنجا می‌برند و این روند هم اینک به واسطه‌ی قدرتی که چنین نظمی را برقرار می‌کند، در مسیر [تکامل] خود است.

۴۲. به امپراتوری روم باستان بنگرید. این دقیقاً همان چیزی است که آنها را به سوی آن نشان ارتداد، هدایت کرد. نکته‌ای که درمی‌یابید این است که بدون نشان وحش، کسی نمی‌توانست خرید و فروش کند. داشتن آن برای شخص الزامی بود.

۴۳. تنها دو دسته از مردم بر روی زمین خواهند بود؛ آنها که مُهر خدا را دارند و آنها که نشان وحش را دارند. تنها دو دسته، پس بالاجبار باید یکی از آن دو را داشته باشید. و آن نشان یک نشان ارتداد خواهد بود، نشانی از یک دین، یک دین منحرف و گرفتار ارتداد.

۴۴. و قرار است صورتی از وحش ساخته شود. وقتی مسئله را مورد مطالعه قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که روم همواره آن وحش بوده، هست و خواهد بود. دقیقاً. هیچ راهی وجود ندارد تا چیز دیگری را به جای آن بگذاریم. روم!

۴۵. و روم چه کار کرد؟ از روم مشرک و بت‌پرست به روم پایی تغییر شکل داد و یک نظام را سازمان داد، یک سیستم جهانی که همه را واداشت تا پیرو آن دین واحد شوند یا به کام مرگ بروند.

۴۶. و نکته‌ی غریب اینجاست که ایالات متحده به چه شکل بر روی صحنه ظاهر می‌شود، به شکل چیزی مانند یک برّه. و برّه دو شاخ کوچک دارد، یعنی قدرت مدنی و قدرت کلیسایی. و کمی بعد در حالی که ظاهرش مثل برّه است درمی‌یابیم که به مانند اژدها سخن می‌گوید و تمام قدرتی که پیش از این، در اختیار اژدها بود توسط او اعمال می‌شود. و کتاب مقدس به ما می‌گوید که آنها خواهند گفت: «ببایید صورتی از آن وحش بسازیم.» [در اینجا] صورت به معنی چیزی است شبیه یک چیز دیگر. و هم اینک می‌توانیم ببینیم که کلیسا در شرایط ارتدادی‌اش در حال شکل‌دهی به شورای جهانی کلیساست که صورتی از قدرت روم است؛ و مردم را به مانند روم شرک آیین... یا در واقع روم پاپ آیین، به همان کارها و خواهد داشت. بنابراین راه دیگری نیست، چیز دیگری نیست. اما این حقیقت است.

۴۷. و برای همین است که در روزگار و در زمانه‌ی خودم اینها را می‌گویم. چون باید کوبیده شوند. و فراخوانی آمده است از این قرار که: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید!»

۴۸. و حال من این را به این حوض‌های مخزنی کثیف و آلوده تشبیه می‌کنم. «او چشمه‌ی حیات است. او آب زنده است.» و انسان‌ها آن را ترک کردند و برای خود مخزنی کردند که تنها می‌تواند آلودگی‌ها را به خود بگیرد. این تنها

چیزی است که می‌تواند جذب کند. و این کاری است که فرقه‌گرایی می‌کند؛ هر چیز که پیش آمد و خواهان پیوستن و اضافه شدن است را جذب می‌کند. سخت به جذب موارد این چنینی تمایل دارند آن هم در صورتی که [مورد] پولدار باشد و بتواند به گونه‌ای خاص لباس ببوشد. مهم نیست که چه کسی هستند و از کجا می‌آیند، در هر حال آنها را می‌گیرند.

۴۹. حال باز هم آن نشان وحش را می‌یابیم که در اینجا شکل گرفت. سیزده عدد آمریکاست. [ آمریکا ] از سیزده مستعمره نشین متولد شد. پرچم آن، منقوش به سیزده ستاره و سیزده نوار بود. و حتی در باب ۱۳ مکاشفه ظاهر شده و به آن پرداخته می‌شود. آمریکا همواره یک زن بوده است و به همین شکل بر روی سکه‌های ما تصویر شده است. حتی آن سر سرخپوستی بر روی [سکه‌های] پنی هم تصویر نیمرخ یک زن است. این امر و تاریخچه‌ی آن را می‌دانیم. همه‌ی آن چیزها، ناقوس آزادی و تمام آن چیزهای دیگر... مجسمه‌ی آزادی و همه‌ی آنها، زن هستند. یک زن؛ عدد سیزده. می‌بینید؟ مشاهده‌ی این امور زیباست.

۵۰. اکنون از طریق مکاشفه‌ای الهی یا رویایی که در سال ۱۹۳۳ دیده بودم، پیشگویی کردم که هفت چیز باید پیش از فرارسیدن زمان آخر به وقوع بپیوندد. و یکی از آنها هم این بود که "موسولینی" که داشت دیکتاتور می‌شد «دیکتاتور خواهد شد. و دست به اقدامی تجاوزکارانه خواهد زد و به اتیوپی خواهد رفت و آن را متصرف خواهد شد. و روح گفت: اما در حرکت خود به سقوط و ناکامی خواهد رسید.»

۵۱. از خود می‌پرسم که آیا از قدیمی‌های این خیمه کسی مانده که زمانی که این اتفاق در «ردمن هال» می‌افتاد و من مشغول بازگو کردن این امور بودم را به خاطر داشته باشد، یعنی خیلی خیلی سال پیش و زمانی که آن را موعظه کردیم. آیا امشب در این ساختمان کسی از آن دوره که این مطالب را در «ردمن هال» موعظه کردم، مانده است؟ یعنی از آن دوره که مقارن با دوره‌ی نخست ریاست جمهوری روزولت بود و همان زمان که آژانس N.R.A را راه انداختند؟ به گمانم کسی اینجا نیست. کسی هست؟ بله، بله، یک نفر هست. بله، خانم ویلسون، ایشان را به یاد دارم. و همچنین همسرم که آن پشت نشسته‌اند. دو نفر از میان آن نسل قدیم و آن روزگار.

وقتی گفتند اداره‌ی N.R.A همان علامت وحش است، گفتم: «هیچ هم این طور نیست؛ به هیچ وجه. نشان وحش اینجا پدیدار نمی‌شود. از دل روم بیرون می‌آید. و این نمی‌تواند نشان وحش باشد.»

۵۲. و حال به یاد داشته باشید که این امور گفته شده است. گفت: «آدولف هیتلر پایانی مرموز خواهد داشت. و او با ایالات متحده وارد جنگ خواهد شد. و آنها یک چیز عظیم خواهند ساخت طوری که حتی در آن زندگی خواهند کرد. و آمریکایی‌ها ضربات مهلکی به آن وارد خواهند کرد.» و این مطلب به خط زیگفرید اشاره داشت آن هم یازده سال پیش از آن که شروع به ساخت آن کنند. و سپس گفت: «اما کارش تمام خواهد شد؛ و آمریکا پیروز جنگ خواهد بود.»

۵۳. بعد گفت: «سه ایسم ظهور کرده‌اند؛ نازیسم، فاشیسم و کمونیسم.» و گفتم: «و همگی آنها در کمونیسم حل خواهند شد. روسیه همی آن را در قالب کمونیسم، متصرف خواهد شد.»

۵۴. و گفتم: «قرار است علم به عظمتی شگرف برسد، انسان بسیار هوشمند خواهد شد، تا آنجا که چیزهای بسیاری اختراع خواهد کرد و اتومبیلی تخم مرغی شکل خواهد ساخت که چیزی شبیه شیشه بر سقف آن خواهد بود و توسط چیزی غیر از فرمان کنترل خواهد شد.» و هم اینک چنین ماشینی را ساخته‌اند.

۵۵. و گفتم: «سپس اخلاقیات زنان ما به چنان سطحی سقوط خواهد کرد که از فساد سر خواهند درآورد و در میان همی امت‌ها مایه‌ی ننگ و بی‌آبرویی خواهد بود. آنها لباس‌های مردانه به تن خواهند کرد. از لباس‌هایشان پیوسته کم خواهد شد و کار به جایی می‌رسد که گویی عملاً لباس‌های زیر خود را به تن می‌کنند، همین و تمام. و نهایتاً خود را تنها با یک برگ انجیر خواهند پوشاند.»

و اگر به شماره‌ی ماه گذشته‌ی نشریه‌ی لایف توجه کنید، تصویر یک زن با برگ‌های انجیر را گذاشته بودند. و این یک جور پوشش اندام نمای مهمانی‌های شبانه‌ی جدید است. چیزی که لباس شب نام دارد؛ بدن‌نماست به گونه‌ای که می‌شود همه چیز را از میان آن دید و فقط برگ‌های انجیر نقطه‌ای معین از بدنش را می‌پوشانند؛ پوشش بالاتنه‌ای که قسمت شانه‌ی آن باز است و بدن را به نمایش می‌گذارد. و اینک این امور به وقوع پیوسته است!

۵۶. سپس گفتم: «من در ایالات متحده یک زن را دیدم که ایستاده و به ملکه‌ای بزرگ یا چیزی از این دست می‌ماند. در ظاهر زیبا و خوش منظر ولی در قلب و باطن بدطینت و فاسد بود. و او کشور را به حرکت و قدم برداشتن در راستای گام‌های خود واداشت.»

۵۷. سپس گفتم: «درنهایت او [روح] به من گفت تا بار دیگر به شرق بنگرم. و وقتی چنین کردم دیدم که... چنین به نظر می‌رسید که دنیا منفجر شده است. و

تا می‌توانستم ببینم و چشم کار می‌کرد، چیزی نبود جز بقایای ناشی از ویرانی صخره‌هایی که از پی انفجارهایی که بر روی زمین رخ داده بود، آرام در حال سوختن و خاکستر شدن بودند.»

قرار بود این امور پیش از پایان جهان واقع شود. و از هفت موردش، پنج مورد آن ظرف سی و سه سال به حقیقت پیوسته است. همین است، به زمان‌های آخر برگشته‌ایم!

۵۸. و درست از همان موقع علیه نظام فرقه‌ای سخن گفتم و امشب هم همچنان معتقدم که یک چاه فاضلاب و جایی است که همه‌ی کثافات به درون آن رانده می‌شوند. نمی‌توانم باور کنم که خدا هرگز چنین چیزی را در کلیسای خود بپذیرد، چرا که پیش از آنکه بتوان نام وی [خدا] را بر آن نهاد باید از روح خدا زاده شود و تطهیر گردد. این بدن روحانی مسیح است که ما در آن به واسطه‌ی تعمید روح‌القدس تعمید می‌یابیم.

۵۹. آری، این سیستم مخزنی مسلماً نمونه‌ای کامل از فرقه‌هاست. آدم عاقل باید به آن بنگرد ولی هرگز وارد آن نمی‌شود. زیرا خدا در خلال عصرها ثابت کرده است که علیه آن است و هرگز با آن و در آن کار نکرده است. هر گروهی... در هر زمان، انسانی به همراه یک پیغام به پا خاست، نظیر لوتر، وسلی و غیره و اسمیت، کالوین و آنها؛ وقتی یک تشکیلات را راه انداختند، خدا آنها را به دست فراموشی سپرد و هرگز دوباره در جریان یک بیداری، سری به آنها نزد.

۶۰. به سیر تاریخ بنگرید. هرگز دوره‌ای وجود نداشته که خدا فرقه‌ای را بردارد و از دل آن یک بیداری راه اندازد، هیچ جا این اتفاق نیفتاده است. به این ترتیب سیر تاریخ و کتاب مقدس ثابت می‌کند که این امر از نگاه خدا کثیف است و بنابراین دلم نمی‌خواهد کاری با آن داشته باشم. و به همین دلیل علیه آن هستم و می‌کوشم قوم را از میان آن خارج کنم.

۶۱. نظیر شریاطی که در بنی‌اسرائیل بود امروز هم هست، از ما دعوت شده است تا به بنی‌اسرائیل به عنوان نمونه نگاه کنیم. آنها مادامی که همراه آن چشمه بودند، شریاطشان روبراه بود. اما از وقتی برای خود حوض‌ها کردند، یعنی نظام‌های انسان‌ساخته، آنگاه خدا هم آنها را در حالت بی‌برکتی رها کرد. با ما هم همین کار را خواهد کرد. «آنها او را که چشمه‌ی آب حیات بود ترک کردند.» این شیوه و گلایه‌ی خدا، علیه آنها بود. «تا چیزی بسازند که بتوانند بگویند، ببینید چه کردیم!»

۶۲. هنگام سفر موسی؛ وقتی خدا از سر فیض یک نبی و درکنارش ستون آتش را به آنها بخشید تا به نزد آنها رفته و آن را با آیات و معجزات به اثبات رساند ... فیض، همه‌ی آن امور را به منصفی ظهور رسانده بود. اما بنی‌اسرائیل همچنان خواهان شریعت بود. آنها فیض را رد کردند تا شریعت عایدشان شود.

و این دقیقاً همان کاری است که مردم امروز می‌کنند. آنها کلام را رد می‌کنند تا سیستم فرقه‌ای نصیب‌شان شود، زیرا در چنین سیستمی می‌توانند هر آنچه دلشان می‌خواهد بکنند و افکار و سلیقه‌ی خود را اعمال کنند. اما در مسیح نمی‌توانید چنین کنید! برای بودن در مسیح، باید تطهیر و پاک شده باشید.

۶۳. وانهادن یک چاه آرتزین به ازای نظام یا مخزنی انسان‌ساخته؛ آیا تصورش را می‌کنید که کسی چنین کاری بکند؟ آیا می‌توانید شرایط عقلی و ذهنی کسی را تصور کنید که می‌تواند از آب تازه چاه آرتزین بنوشد اما آن را وامی‌نهد و سراغ یک مخزن انسان‌ساخته می‌رود که جولانگاه قورباغه‌ها، مارمولک‌ها، دم‌جنبان‌ها و همه‌ی اینهاست؟

حتی از جنبه‌ی عقلانی هم درست به نظر نمی‌رسد، اما این دقیقاً کاری بود که قوم کرد. آنها کلام یعنی چشمه‌ی راستین و قدرت الهی را ترک کردند، تا از حوض‌ها بنوشند و برای خود حوض‌ها و مخازن بسازند. و همان کار که در آن دوران کردند را اکنون نیز انجام داده‌اند. آنها می‌گویند...

او [خدا] گفت: «آنها مرا ترک کردند.» این نکته را در ارمیا ۲: ۱۴ یا دقیق‌تر در آیه ی ۱۳ گفت: «مرا که چشمه آب حیاتم، ترک نموده‌اند.»

۶۴. حال، می‌دانیم که یک حوض مخزنی چه جور چیزی است. می‌بینیم که چه چیز را به خود جذب می‌کند. شاهدیم که به چه شکل ساخته شده است. یک وسیله‌ی ساخته‌ی دست بشر است که از یک سقف تأمین می‌شود. آنجا که به یک سقف کثیف می‌رسد و تنها آن سقف را می‌شوید و آن را در یک آبخور انسان‌ساخته سرازیر می‌کند و از آنجا به یک ناودان ساخته‌ی دست بشر می‌رود و بعد به یک مخزن ساخته‌ی دست بشر می‌ریزد. و همه‌ی آن کثافات در آنجا جمع می‌شوند و میکروب‌ها، مارمولک‌ها، قورباغه‌ها و جانداران خطه و نظایر آن درست از آنجا سر درمی‌آورند. و توجه کنید، آنها جانوران ناپاک هستند؛ دم‌جنبان‌ها در آب راکد... یک دم‌جنبان قادر نیست در آب تمیز زندگی کند. اگر در آنجا بماند آب او را می‌کشد. زیستگاه او آب راکد است.

۶۵. و این وضعیت بسیاری از این انگل‌های امروزی است. شما نمی‌توانید در آب پاک روح‌القدس زندگی کنید. و دلیل مخالفت سفت و سخت‌شان با کلام

همین است. آنجا که می‌گویند: «کلام دچار تناقض‌گویی است. چیزی در آن نیست.» چون آنها نیاز به نوعی حوض راكد دارند تا در آن بجنبند. خوب.

و حکایت قورباغه‌ها، سوسمارها، بچه وزغ‌ها و نظایر اینها همین است. آنها برای زیستن باید در حوالی باتلاق‌ها و مرداب‌های راكد بچرخند، چون طبیعت آنها، زندگی در چنین جایی را اقتضا می‌کند. نمی‌توانید یک حیوان را تا وقتی طبیعتش را تغییر ندادید، عوض کنید.

و نمی‌توانید یک انسان را مادامی که طبیعتش تغییر نکرده باشد، متوجهی کلام خدا کنید و چشمانش را به دیدن آن باز کنید؛ [بلکه] وقتی که طبیعتش از آنچه که هست تغییر کرده باشد و به پسر خدا بدل شده باشد و روح‌القدس وارد او شده باشد. روح‌القدس کلام خدا را مکتوب کرده است!

۶۶. امروز با دوست خوبم، دکتر لی وایل که اینجا حضور دارد، گفتگو می‌کردم. او یک الهیدان خبره است و بنابراین عموماً درباره‌ی کلام، بحث‌های خوبی با هم داریم. خیلی با ذکاوت است.

و یک بار دیدگاهم را درباره‌ی نخستین سند و نمود روح‌القدس جویا شد. «آیا سخن گفتن به زبان هاست؟» این جریان مربوط به سال‌ها پیش است.

گفتم: «نه؛ به نظر من چنین نیست.»

گفت: «به نظر من هم»، گفت: «گرچه همین را به من تعلیم دادند.» گفت: «فکر می‌کنی نمودش چه چیز می‌تواند باشد؟»

۶۷. گفتم: «کامل‌ترین سند و نمودی که به نظر من خطور می‌کند محبت است.» و همین طور راجع به این قضیه حرف زدیم.

و بعد فکر کردم که درست و خوب به نظر می‌رسد و بنابراین به همان چسبیدم، «اگر انسان محبت داشته باشد...»

اما یک روز خداوند در رویایی اصلاح کرد و گفت: «نمود روح‌القدس آنهایی هستند که می‌توانند کلام را بپذیرند.» نه محبت، نه سخن گفتن به زبان‌ها بلکه پذیرش و دریافت کلام.

۶۸. بعد دکتر لی وایل به من گفت: «این حرف کتاب مقدسی است»، گفت: «چون عیسی در یوحنا ۱۴ گفت، وقتی روح‌القدس بر شما آید، آن امور که به شما تعلیم دادم را بر شما مکشوف خواهد کرد و وقایع آینده را بر شما خواهد نمایاند.»

بنابراین نمود و سند اصیل روح‌القدس همین است! او تا کنون هرگز سخن اشتباهی به من نگفته است. «و نمود روح‌القدس در کسی است که می‌تواند به کلام ایمان داشته باشد.» شما می‌توانید آن را دریافت کنید.

چرا که عیسی هرگز نگفت: «وقتی روح القدس آید، به زبان‌ها سخن خواهید گفت. بلکه گفت: «او این چیزها که از جانب من است را خواهد گرفت و اموری که قرار است واقع شود را خواهد نمایاند.» بنابراین، طبق گفته‌ی خود عیسی این همان نمود اصیل روح القدس است.

۶۹. بنابراین همه‌ی آن احوالات و هیجانات و اموری که سر مردم به آن گرم است و کماکان به آن زیست می‌کنند را می‌توانید نظاره کنید و بفهمید که از چه روی، دست به این کارها می‌زنند. می‌بینید، به یک فرقه یا یک حوض راکد بدل می‌شود، هرگز از دل کلام کامل خدا فرقه‌ای ساخته نمی‌شود. چنین چیزی شدنی نیست، چون نمی‌توانید خدا را به قالب فرقه در آورید. نه آقا!

۷۰. و دلیل هم دارد... عده‌ای از آدم‌هایی که به کلام ایمان دارند را بردارید و بگذارید تا یک تشکیلات را راه‌اندازی کنند. نخستین چیزی که شاهدش خواهید بود این است که ظرف یک سال، دار و دسته‌ای از ریگی‌ها در آنجا ظهور خواهند کرد و کاری از دست شما بر نخواهد آمد. آنها صاحب اختیار خواهند شد و کاری از شما ساخته نیست. این سیستم خدا نیست. نیست و با این حساب می‌دانیم که از دور خارج شده است. به یک مخزن بدل می‌شود، به مکانی بدل می‌شود که هر کس در آن بر سر این، آن یا آن یکی سازش می‌کند تا اعضا را جذب کند یا بگذارد مردم وارد شوند.

۷۱. و درمی‌یابیم که این سیستم یک بار در روزگار یهودیان آغاز شد، یعنی وقتی که آن حوض‌ها را حفر کردند. و یک مرد و مثنی فریسی بودند که این حوض‌ها و مخازن را کردند. و آنها شخصی موسوم به هیرودیس را داشتند که به عنوان فرماندار ایالت اعلام و منصوب شده بود.

و او آمد تا به سخنان مردی که خود را درگیر نابخردی فرقه‌های آنها نکرده بود گوش دهد. کسی که یک نبی بود. و هیچ نبی سروکاری با فرقه‌ها نداشته است، بلکه [انبیا] از آن نفرت دارند. و این نبی شروع کرد به گفتن مطالبی از این دست، «نزد خود نگوئید که پدرمان ابراهیم است زیرا به شما می‌گویم که خدا قادر است از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد.»

۷۲. و آنها یک مقام بلندپایه را آوردند تا به سخنان وی گوش دهد. و این مقام با زنی که از چنگ برادرش درآورده بود، ازدواج کرد. و آن مرد وقتی راه افتاد چه چیز را جلوی روی وی گفت؟ آنها چنین پنداشتند که او از در سازش وارد شده و خواهد گفت: «حال، آقا، اینجا کرسی قشنگی دارید. شما باید... خیلی خوشحالم از این که امروز اینجا هستید تا به من گوش کنید.»



یحیی فقط حرکت کرد و درست روبرویش آمد و گفت: «داشتن این زن برای تو نامشروع است.» با همان نخستین حرفش، او را بابت گنااهش محکوم کرد.

۷۳. می‌بینید، فرقه‌ها حوض‌های راکد می‌سازند، یعنی جایی که مردها می‌توانند با زن‌ها زندگی کنند و زن‌ها نیز همین طور، و همان زن‌ها می‌توانند موهای خود را کوتاه کنند، شورت بپوشند و همه‌ی این کارها [انجام دهند] و خود را مسیحی هم بخوانند.

اما نمی‌توانند در یک چشمه‌ی اصیل و حقیقی قدرت خدا، بمانند چون آن نیروی الهی آنها را بیرون می‌راند. هلولویا، «مرا که چشمه‌ی آب حیاتم ترک کردند تا برای خود حوض‌ها حفر کنند.»

۷۴. باری، یک چشمه‌ی آب زنده، آیا درک کرده‌ایم که چشمه‌ی آب زنده چگونه چیزی است؟ ما فهمیدیم که یک حوض مخزنی چه جور چیزی است، اما چشمه‌ی آب زنده چیست؟ یک چاه آرتزین [جهنده] است.  
«برادر برانهام، چاه آرتزین دیگر چیست؟»

چاهی است که همواره از ته می‌جوشد و آبش را از آنجا به بیرون جاری می‌کند. همواره جاری و روان و متکی به خود است. همیشه تازه و پاک است. یک چاه آرتزین، یک چشمه‌ی آب زنده. آن مرده و راکد نیست. زنده و پیوسته در حال تغییر است و از این جنبش و از بطن منابع خود، همواره یک آورده‌ی نو دارد. منابع خود را از بستر خویش تأمین می‌کند که همانا... کماکان یک چشمه‌ی آب زنده است که فواره زنان بالا می‌رود. به طور خودکار تمیز می‌شود؛ این آب تمیز، زلال و پاک است. متکی به خود است؛ نیازی به این نیست که منتظر باران بمانید تا مخازنش پر شود. همواره در حال بالا آمدن است و آب خود را به رایگان می‌بخشد. [برای استحصال] از پمپاژ آن، بپچاندن و چرخاندن و پیوستن به آن بی‌نیاز خواهید بود. آن چشمه‌ی آب‌های زنده است.

۷۵. می‌دانید این مخازن کهنه را در نظر بگیرید، باید مدام فشار دهید، فشار دهید، فشار دهید و پمپاژ کنید و غیره، تا اندکی از آن آب راکد را خارج کنید.

اما یک چشمه‌ی آب زنده آن را به رایگان تقدیم می‌کند، بدون پمپاژ و پیوند دادن و موارد دیگر. بابت وجود این چشمه مسرورم! آقا!

۷۶. نیازی نیست تا برای زدودن و گرفتن ناخالصی‌ها بر روی آن صافی نصب کنند. چون از آن ژرفا برمی‌آید، یعنی از آنجا و از آن صخره، که هیچ ناخالصی و انگلی در آن نیست.

از اینکه یک کهنه پارچه‌ی تحصیلی را به آن ببازند بی‌نیاز است، درست است، یعنی از یک جور نظام ساخته و پرداخته‌ی دنیا و عقلانیت و حکمت فرقه‌ای؛ از جمله اینکه در حضور یک روانپزشک به شما گفته شود که آیا توانایی موعظه دارید یا نه. هیچ یک از آن چیزهای آلوده، جزئی از آن چشمه‌ی الهی یا چسبیده به آن نیست. چون به محض اینکه چیزی آنجا بگذارید، آن را پس زده و خواهد راند. نمی‌توانید چنین بکنید. این چاه همواره در حال جوشیدن و فوران است. یکی از آن کهنه‌ها را بر دهانه‌ی آن بگذارید، به این سو و آن سو پرتابش می‌کند. آن قدر وقت ندارد تا صرف یک کهنه‌ی فرقه‌ای بکند.

۷۷. نه به فیلتر نیاز دارد و نه به صافی و پمپاژ و تکان دادن یا هر چیز دیگر. فقط آنجاست و فوران می‌کند. برای پر شدن به بارش‌های محلی وابسته نیست. بارش‌ها همان «بیداری‌ها» هستند، جایی که آن چشمه... یعنی همانجا که آن چشمه‌ی حیات است. «آنجا که لاشه‌ی تازه باشد، عقاب‌ها جمع شوند.» برای داشتن یک بیداری نیازی به پمپاژ کردن ندارید؛ نیازی به پمپ کردن هیچ چیز ندارید. تنها کاری که باید بکنید رفتن به لب چشمه است. جایی که همیشه پر است از چیزهای خوب و آب تازه، آن هم از نوع بی‌پایانش. فقط و به شکل مستمر در حال فوران و غلغیان است.

۷۸. نیازی به این نیست که به مخازن رفته و بگویید: «خوب، اگر باران بیارد و آغل را بشوید چیزی برای آشامیدن خواهیم داشت.» می‌بینید؟ خدای من! این نه. این چاه آرتزین پیوسته در حال روانه کردن آب خوش و خنک است. می‌توانید رویش حساب کنید. نیازی به این نیست که بگویید، «خوب، سراغ این حوض مخزنی کهنه می‌روم. قبلاً از آن نوشیدیم اما خیلی وقت است که باران نباریده است. به شما می‌گویم که شاید خشک شده باشد.»

۷۹. برخی از این سیستم‌های ساخته‌ی دست بشر چنین حالت و کیفیتی دارند. اگر شما برنامه‌ای در خور توجه و چشمگیر ارائه دهید یا برنامه‌های تفریحی همچون بازی‌های بانکو را مطرح کنید و محافل زیرزمینی نیز برقرار باشد آنگاه می‌توانید مقبول آنها باشید. چنین برنامه‌های تفریحی باعث می‌شود مردم پرشماری در جلسات شرکت کنند.

ولی وقتی به نزد آن چشمه‌ی جوشان پاینده می‌روید، همواره آبی نیکو و خنک نصیب مردم می‌شود. می‌توانید به آن متکی باشید! برخی می‌گویند: «ده سالی می‌شود که تجربه‌ی بیداری را نداشتند.» اگر به آن چشمه زیست کنید، بیداری همواره به صورت مستمر جریان دارد.

۸۰. شبیه حرفی که آن مرد ولزی بی‌ادعا زد. در واقع، دوره‌ای که بیداری ولز در جریان بود، برخی از مقامات [کلیسایی] که از آمریکا می‌آمدند... شماری از دکترهای برجسته‌ی الهیات راهی ولز شدند تا دریابند داستان مربوط به کجا است و ماجرا چیست. بنابراین با یقه‌های ورکشیده و کلاه‌های موجدانشان در خیابان‌ها حرکت می‌کردند.

و یک مأمور پلیس بی‌ادعا پیدا شد و او همان‌طور که چماق‌دستی کوچکش را می‌چرخاند سوت زنان در حال خواندن این سرود بود: «بر صلیب و آنجا که منجی‌ام مرد، همان‌جا به جهت پاک شدن از گناه گریستم؛ و همان‌جا بود که قلبم به خون الهی نشان شد، جلال بر نام او باد.» و در همان حال در خیابان حرکت می‌کرد.

آنها گفتند: «این مرد به نظر مذهبی می‌رسد. می‌رویم از او سؤال می‌کنیم.»

گفتند: «آقا!»

گفت: «بله، آقا.»

گفت: «ما از ایالات متحده آمده‌ایم. ما یک هیئت نمایندگی هستیم. به اینجا آمده‌ایم تا درباره‌ی به اصطلاح بیداری ولز تحقیق کنیم. ما دکترهای الهیات هستیم و اینجا می‌توانیم تا این موضوع را تحت نظر بگیریم.» گفت: «دوست داریم بدانیم محل آن بیداری کجاست، مکان برپایی آن کجاست.»

گفت: «جناب، شما به آنجا که می‌خواستید رسیدید. من بیداری ولز هستم.» آمین!  
«بیداری ولز درون من است. محل و مکانش آنجاست.»

۸۱. چنین است وقتی به چشمه‌ی آب حیات زیست می‌کنید. همواره زنده است و مکرراً و بازهم و بازهم می‌جوشد. آن [چشمه‌ی الهی] را انتهای نیست. و نه این‌گونه که گفته شود: «یک سر برو ببین که آیا آب داریم و آیا این اواخر بارش داشته‌ایم»، این‌گونه نیست. این آن چشمه‌ی آب حیات است، چنانکه گفتم آب خود را به رایگان می‌بخشد.

۸۲. نیازی به نصب پارچه‌ی کهنه بر روی آن نیست؛ از آن کهنه پارچه‌های تحصیلی که از جمله مظاهرش این است که پیش از فرستادن کسی برای موعظه، وی را از نظر هجی صحیح واژه‌ها و ادای درست آنها می‌سنجند، اینکه آیا اسم‌ها و ضمائر و صفات را به کار می‌برد و غیره. بسیاری حتی نمی‌دانند که این چیزها چیست اما درست همان‌گونه که باید در جوار آن چشمه‌ی الهی هستند، ملاحظه می‌کنید، همان‌گونه که باید.

۸۳. نیازی نیست تا به بارش‌های محلی وابسته و متکی باشد تا منبعی را پر کند، یا به بیداری‌های محلی نیازی ندارد، زیرا آن قدرت الهی و آن پاکی در درون خودش [خود آن چشمه] است. کلام در آنجاست، قدرت و قوت خودش! وقتی یک انسان بتواند آن را در قلب خود دریافت کند، از پاکی و زلالی الهی بهره‌مند می‌شود. از قدرت الهی نصیب می‌برد. درست در متن خود کلام است که حیات الهی را می‌رویاند.

۸۴. بنی‌اسرائیل از آن دور شده بود و گرفتار دردرس شد. هرگاه از آن دور شدند، گرفتار دردرس شدند.

عین کاری که اکنون می‌کنیم. وقتی یک بیداری از آن حقیقت الهی فاصله می‌گیرد، اتفاق خوبی نیست. چون چاه‌ها یا در واقع حوض‌های مخزنی را کده است و از آنجا سر درمی‌آورد.

۸۵. اما او [خدا] آنها را یاری کرد. غرهای زیرلیبی در دریای سرخ، آنجا در دریای سرخ پیچ کرده و زیر لب غر زدند... با این وجود و با تمام اینها، او به آنها وعده‌ای داده بود، او می‌توانست همان جا به آنها پشت کند، یعنی از منظری که ما به جریان می‌نگریم؛ اما او قول داده بود آنها را از آنجا بگذراند.

او چه کرد؟ او بنی‌اسرائیل را به ستون آتش و همه چیز مسح کرد تا نبی، آنها را اثبات و مورد تأیید قرار دهد. و همین‌ها بود که آنها را آنجا و به سوی دریا هدایت کرد. همواره مشکلی با آن امر الهی بروز می‌کند. و آنجاست که فرعون و سپاهیان از راه می‌رسند. و آیا می‌دانید خدا چه کرد؟ او فقط آن مخزن سرخ و راكد را باز کرد.

دریای مرده، مرده‌ترین چیز در دنیاست. به راستی مرده است. راكد است. هیچ چیز نمی‌تواند در آن زندگی کند.

و خدا آن را باز کرد و آنها را رها کنید و به سوی دیگر برد. آنها را به جایی برد که دیگر مجبور نباشند در بند و گرفتار چنین چیزی باشند.

۸۶. دربیابان دریافتند که نمی‌توان به مخازن اتکا کرد؛ آنها خشک بودند. متوجه شدند که باید از یک حفره‌ی آب، به حفره‌ی دیگر بروند. وقتی در بیابان بودند داشتند از فرط تشنگی می‌مردند و در طلب یک جرعه آب بودند. و به آن مخزن و برکه‌ای که آنجا بود می‌رفتند و خشک شده بود. به محلی دیگر رفتند و آنجا هم خشک شده بود. فکر اینکه چیزی برای آشامیدن پیدا کنند، برایشان ناممکن شده بود.

سپس در نامحتمل‌ترین محل کل بیابان، به آب رسیدند. [آبی] که درون یک صخره بود. درون صخره بود. یک صخره خشک در میان بیابان، نامحتمل‌ترین جایی است که انسان بتواند در آن آب بیابد. اما می‌بینید که خدا چنین کارهایی می‌کند. در نامحتمل‌ترین جا و نامحتمل‌ترین شیوه، این چیزی است که همواره تجربه کرده‌ایم.

۸۷. آنها می‌پندارند که حتماً باید فرقه‌های بزرگ را کنار یکدیگر داشته باشید و بگذارید که همه‌ی آنها دور هم جمع شوند و یک جمعیت عظیم گرد هم آیند و نظایر این و هزاران نفر وارد همکاری با هم شوند و موارد/این‌چنینی تا یک بیداری پدید آید.

گاه خدا یک شخص پیر به ظاهر حقیر را برمی‌گزیند که حتی با الفبا آشنا نیست او قادر است از میان مشتی آدم بی سواد که حتی دست چپ و راست خود را تشخیص نمی‌دهند، بیداری ایجاد کند که جهان را تکان دهد. همین کار را در دوران یحیی کرد. او همین کار را در روزگار انبیا کرد. چنانکه می‌دانیم هیچ یک از آنها تحصیل کرده نبودند اما خدا می‌توانست آنها را در اختیار گرفته و از طریق آنها کاری انجام دهد.

۸۸. از آن صخره‌ی الهی، آب‌ها جاری شد. او صخره بود. و او به کوبیدن آن صخره امر کرد. و آب زلال تازه و پاک را به وفور به آنها که مایل به نوشیدن بودند ارزانی داشت. هر آنکه مایل به نوشیدن از آن بود را نجات داد. و این جریان تشابه و همخوانی کامل با یوحنا ۳: ۱۶ دارد.

... زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه‌ی خود را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگرند بلکه حیات جاودانی یابد.

۸۹. خدا در جلجتا بر آن صخره کوبید. داوری که باید بر ما نازل می‌شد بر او قرار گرفت، تا روح حیات که حیات ابدی به من و شما می‌بخشد از وی جاری شود. و آنچه آنجا در بیابان واقع شد، تمثیلی کامل از این جریان است.

۹۰. آنها به هیچ وجه مجبور نبودند چیزی را بکشند، بکنند یا پمپ کنند و یا هر چیز دیگر؛ سهم شدن در آن مسیر و آنچه به رایگان فراهم کرده بود کافی بود. آنها مجبور به استخراج از یک حوضچه نبودند. نیازی نبود تا با یک سطل آن را بیرون بکشند. نیازی نبود تا آن را با چرخاندن دسته‌ای به بالا بیآورند. تنها لازم بود تا در بخشی از آن سهم شوند.

اکنون نیز در کل وضع چنین است. مجبور نیستید تا به چیزی بپیوندید. مجبور نیستید تا به مذبح بروید و به کاری معین مشغول شوید و آن را با پمپ بیرون

بکشید. مجبور نیستید یک کلمه را مدام تکرار کنید آن قدر که به گفتار پیریشی دچار شوید. تنها کاری که باید بکنید سهیم شدن رایگان در وی است، در طریقی که خدا مهیا کرده است. نه پمپاژ می‌خواهد و نه فشار و نه هیچ چیز؛ فقط آن را به رایگان دریافت کنید. نیازی نیست کاری بکنید؛ فقط شریک آن شوید. همین است، به آن ایمان داشته باشید. این تمام چیزی است که می‌توانم بگویم.

آنها هرگز مجبور نبودند کاری برای رسیدن به آن انجام دهند. هرگز مجبور به حفاری نبودند. مجبور نبودند هر شب پایین بروند و برایش شیون سر دهند. آنها فقط در آن سهیم شدند، چون شکافته و آماده بود. درست است.

۹۱. اینک به مردی می‌نگرم که اینجا در انتهای سالن نشسته است. به یاد دارم که همین حرف را یک روز در آخور یک اصطبل کهنه گفتم.

او گفت: «ولی من آدم خوبی نیستم.»

۹۲. گفتم: «می‌دانم که نیستید.» گفتم: «من هم نیستم»، اما گفتم: «شما به آنچه هستید می‌نگرید، از نگرستن به آنچه هستید دست بکشید و به آنچه او هست بنگرید.»

گفت: «برادر برانهام اگر فقط می‌توانستم از شرّ این سیگارها خلاص شوم، یک مسیحی می‌شوم.»

۹۳. گفتم: «از شرّ آنها خلاص نشوید. شما سعی دارید خوب شوید تا به نزد وی بروید. او هرگز نمی‌آید تا یک آدم خوب را نجات دهد؛ او برای نجات آدم بدی که به بدی خود آگاه است، می‌آید.»

گفت: «خوب...»

گفتم: «گوش گن، دلت نمی‌خواهد بروی جهنم، می‌خواهد؟»

گفت: «نه.»

۹۴. گفتم: «خوب، مجبور نیستی بروی. او برای همین مرد تا مجبور به رفتن نباشی.»

گفت: «باید چه کار کنم؟»

گفتم: «هیچ کار. ماجرا به همین سادگی است.»

گفت: «اما اگر بتوانم...»

۹۵. گفتم: «باز هم که برگشتی به همان داستان سیگار. از اندیشیدن به این سیگار دست بکش. فقط او را به یاد داشته باش و به او فکر کن، به اینکه چه کرد، به

اینکه چیست؟ و نه به اینکه خودت چه هستی. تو خوب نیستی؛ هرگز نبودی و هرگز نخواهی بود. اما، آنچه او هست... او آن یگانه است!» گفتم: «حال، تنها یک کار باید بکنی؛ اگر او آنجا [روی صلیب] جایث را گرفت، تو هم با کمال میل عمل او را بپذیر. تنها کاری که باید بکنی پذیرش آن است.»

گفت: «چطور»، «خیلی ساده است. همین کار را خواهم کرد.»

۹۶. گفتم: «نهر هم که اینجاست». می‌بینید؟ او را به آن بالا بردم و به نام عیسی مسیح تعمید دادم.

برخی از خویشان او اینجا نشسته‌اند و می‌دانم که با این کار من حسی از جنس انبساط خاطر، وجود آنها را فراگرفت، اما می‌دانستم چه می‌کنم. من در آن شخص چیزی دیدم که اصیل بود. می‌توانستم این موضوع را در آنجا مشاهده کنم، و او را بردم و به نام خداوند عیسی تعمید دادم.

و وقتی این کار را کردیم، دیری از این جریان نمی‌گذشت که به خانه‌ی پسرش رفتم. در رویا درختی را دیدیم که در یک مکان مشخص شکسته بود و آن مرد افتاد و کمرش تقریباً شکست. او را به بیمارستان بردیم. و همان شب خداوند برایم مکشوف کرد که این پایان کار سیگار بود.

روز بعد او هوس سیگار کرد. من گفتم: «یک پاکت برایش می‌خرم و به او می‌دهم. فقط تماشا کنید و ببینید، روزهای اعتیادش به سیگار به سر آمده است.» از آن زمان حتی یک سیگار هم نکشید و دیگر هوس هم نکرد. خدایا!

۹۷. می‌بینید، نخستین کاری که باید بکنید رفتن به آن چشمه است. باید خود را به آن آب الهی برسانید و دریابید که کاری نمی‌توانید و نباید بکنید. این کاری است که او برای شما کرد. بنابراین نیازی به کندن و حفر کردن ندارید؛ نیازی به استخراج از راه پمپ ندارید؛ نیازی به ترک این ندارید؛ نیازی به ترک آن ندارید. تنها کاری که باید بکنید رسیدن به آنجا و نوشیدن است. همین و تمام. اگر تشنه هستید، بیاشامید!

۹۸. حال، او صخره بود. خدا به خاطر ما بر او کوبید و از او به مقدار فراوان، آب زلال و پاک جاری شد. و تا امروز هم کماکان [از آن آب] به هر کس که ایمان بیاورد می‌بخشد. این، مسلماً فیضی است که او به قومش، یعنی به ما بخشیده است.

۹۹. در این میان چیزی وجود دارد که شبیه رفتار قوم و مردم امروز است که حاضرند هر چه در توانشان باشد را دریافت کنند اما نمی‌خواهند در ازای آن

چیزی بدهند. بنی اسرائیل آماده بود تا در لحظه‌ی حال از صخره بنوشد اما دلشان نمی‌خواست خدمتی که حق او [خدا] بود را نسبت به وی ادا کنند.

۱۰۰. او همواره در حال خدمت و یاری‌رسانی به ماست. می‌دانید، بدون او حتی نفس هم نمی‌توانیم بکشیم. بدون یاری خدا نمی‌توانیم نفس بکشیم. در این حد به او وابسته هستیم. با این حال اگر بکوشیم و مجبور باشیم کاری برای او بکنیم و جودمان تقریباً دوپاره می‌شود. یعنی وقتی او از ما می‌خواهد کاری بکنیم، برویم به کسی سر بزنیم، برای کسی دعا کنیم، به کمک کسی بشتابیم، انجام این کار تقریباً خردمان می‌کند. دلمان نمی‌خواهد کاری را به عنوان خدمت برای او انجام دهیم.

۱۰۱. او از این گلایه داشت که: «آنها مرا، کلام را ترک کرده‌اند و به جایش سراغ حوض‌های شکسته رفتند... آنها مرا که چشمه‌ی حیات یعنی چشمه‌ی آب حیات هستم، ترک کرده‌اند و در عوض تمایل دارند تا از یک مخزن راکد بنوشند.» تصورش را می‌کنید؟

۱۰۲. می‌توانید تصور کنید که در اینجا یک چاه آرتزین باشد و آب ناب از آن یعنی از دل صخره‌ها بیرون بجهد و بر آن بسترهای خاکی سرازیر شود و نظایر این و تا جایی که ممکن است خنک باشد و در عین حال کسی مایل باشد به جای آن از مخزنی که آنجاست بنوشد، یعنی از آبی که سقف و طویله و تمام بناهای اطراف محل را شسته است؟ و یگراست به آنجا و آن مخزن سرازیر شده است، جایی که ماحصل آب به آنجا سرازیر می‌شود، یعنی از آغل، اصطبل و آخورها یگراست روانه‌ی مخزن می‌شود و آن وقت ما... به جای رفتن به چاه، از چنین آبی بنوشیم؟ چنین شخصی را باید از حیث سلامت عقلی دچار مشکل دانست. درست است.

۱۰۳. و هنگامه‌ای است که یک زن یا یک مرد پایبند فرقه می‌شود، فرقه‌ای که کوتاه کردن موها، پوشیدن شورت، آرایش و سایر موارد این چنینی را مجاز می‌کند و همین طور از آن‌گونه برنامه‌ها و همه‌ی آن هیاهوها و آدم‌هایی که به بولینگ می‌روند و همه‌ی آن کارهای مهمل را می‌کنند و می‌توانند به آن خوش باشند؛ و اینها را بیش از کلام از مد افتاده و قدیمی خدا دوست می‌دارند، کلامی که می‌برد و می‌تراشد و از زن‌ها، بانوانی شایسته می‌سازد و به پوشش درست و کردار درست می‌رساند و استعمال سیگار و توتون و تنباکو، ناسزاگویی و بدگویی و دروغ و دزدی را از شما برمی‌دارد و همه‌ی امور دنیوی را از شما برمی‌کند و چیزی به شما می‌بخشد که مترادف با رضایت‌مندی کامل است. چرا



یک آقا یا خانم محض راحتی و آسایش، سراغ چنین چیزی می‌رود؟ چگونه می‌توانید از آن، راحتی و آسایش کسب کنید؟

۱۰۴. چگونه می‌توانید از یک مخزن راکد، آب تازه بگیرید؟ چرا یک شخص ... اگر شخصی برای آشامیدن سراغ یک حوض راکد برود آن هم در حالی که یک چاه آرتزین مفتوح باشد، خواهید گفت: «این آدم مشکل ذهنی دارد.»

و اگر یک خانم یا یک آقا برای رسیدن به آسایش به چنین مکانی می‌رود، چنین شخصی از نظر روحانی مشکل دارد. آنها کلام را نمی‌خواهند. این امر نشان می‌دهد که آنها هنوز در طبیعت قورباغه یا بچه وزغ یا چنین چیزی مانده‌اند، درست است، چیز و موجودی که برحسب طبیعت خود به آن حوض راکد علاقه دارد، چرا که چنین موجوداتی در پهنه‌ی آب تازه زندگی نمی‌کنند. نمی‌توانند؛ این آب تازه است. نمی‌توانند.

۱۰۵. حال گلایهی مطرح شده این بود: «آنها آن حقیقت را ترک کردند.» و امروز نیز همین کار را کرده‌اند.

حال به آن زن که کنار جاده بود، توجه کنید. خوب، او تا مخزن یعقوب می‌آمد و همواره از چاه یعقوب آب برمی‌گرفت. اما مخزن یعقوب، که از آن به عنوان فرقه یاد خواهیم کرد... و او سه حلقه از آنها کنده بود؛ و این یکی را هم کنده بود. باری، داستان آن چاه حسابی با عظمت بود. زن گفت: «پدرمان یعقوب این چاه را کنده است. او از آن نوشیده است و همه‌ی اینها. آیا این به اندازه‌ی کافی خوب نیست؟»

۱۰۶. او [عیسی] گفت: «اما آبی که از اینجا می‌گیری، هنگامی که دوباره که تشنه شدی باز هم باید برگردی و بگیری. اما»، گفت: «آبی که به تو می‌بخشم یک چشمه است، یک آبفشان که از درون می‌جوشد و نیازی نیست برای گرفتن آن به اینجا بیایی. چیزی که همراهت است.»

۱۰۷. توجه کنید. اما وقتی [آن زن] دریافت که چشمه‌ای از جنس نگاشته‌های مقدس، به واسطه‌ی یک آیت کتاب مقدسی با او سخن گفت، همان چیزی که انتظارش را می‌کشید، همان جا نظام فرقه‌ای یعقوب را وانهاد و هرگز به آن بازنگشت چرا که صخره‌ی راستین را یافته بود. التفات دارید؟ او به شهر می‌رود. کارش با گناه تمام شده بود. او دیگر یک زن فاسد نبود. او گفت: «بیایید و ببینید که چه کسی را یافتم، کسی که هرچه کرده بودم را به من گفت. آیا او همان مسیح نیست؟» او... آن مخزن شاید خوب و مفید بوده باشد؛ کار خود را انجام داده بود. اما اینک او در کنار چشمه‌ی راستین بود. [وجود] مخزن تا

زمان مفتوح شدن چشمه‌ی راستین به جا و مفید بود. اما وقتی چشمه‌ی راستین از راه می‌رسد، مخزن قدرت خود را از دست می‌دهد. او جایی بهتر برای آشامیدن یافته بود.

۱۰۸. و جای بهتری وجود دارد. جای بهتری وجود دارد و آن مکان در مسیح است. در یوحنا ۷: ۳۷ و ۳۸ عیسی در روز آخر عید خیمه‌ها گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.»

آنها همگی از این وضعیت شادمان بودند. فورانی کم مقدار از آب را داشتند که از زیر مذبح جاری می‌شد و همگی، به مناسبت عید، از آن می‌نوشیدند. و می‌گفتند: «پدران ما از صخره‌ی روحانی واقع در بیابان نوشیدند.» می‌بینید، آنها برای خود یک حوض کنده بودند، مقداری آب را که با پمپ از جایی می‌کشیدند و آن را از زیر مذبح جاری می‌کردند. و همگی دور این آب جمع می‌شدند و از آن می‌نوشیدند و می‌گفتند: «سال‌ها پیش پدران ما در بیابان آب نوشیدند.»

عیسی گفت: «من آن صخره ای هستم که در بیابان بود.»

گفتند: «ما من آسمانی را خوردیم و خدا آن را فروبارانید.»

۱۰۹. گفت: «من، من هستم.» همان چشمه‌ای که در میان آنها ایستاده بود. آن نان حیات که در میان آنها ایستاده بود.

و همچنان خواهان آن نبودند. آنها داشتن حوض را ترجیح می‌دادند؛ چرا که این را انسان ساخته است و آن را خدا فرستاده است. فرقس دقیقاً همین است. آنها برای خود حوض‌ها کردند!

۱۱۰. گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.» او چشمه است.

و چنانکه نگاشته‌ی مقدس گفته است، «از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» او چاه آرتزین است! «از بطن، یا از اندرون وجودش، نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»

۱۱۱. او همان صخره است که... همان صخره‌ای که هاجر به هنگام گرفتاری... آنجا که کودکش در آستانه‌ی مرگ بود؛ وقتی او را از اردوگاه اخراج کردند و آن بیرون همراه اسماعیل کوچک بود. آبی که در مشک و مخزن همراه خود آورده بود، ته کشیده بود. او اسماعیل کوچک را رها کرد و به اندازه‌ی پرتاب تیری از او دور شد سپس گریست چون نمی‌خواست مردن کودک را ببیند. به یکباره فرشته‌ی خداوند سخن گفت و هاجر بئرشع را دید، یعنی چاهی که آب

از آن جاری بود و تا امروز نیز جاریست. او [عیسی] همان بشر شیخ هاجر بود، همان صخره در بیابان.

۱۱۲. او آن روز همین‌جا و در چشمه‌ی لبریز از خون ایستاده بود، همان جا در معبد [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف]... در زمان طوفان. در زکریا باب ۱۳ او همان چشمه‌ای است که به جهت طهارت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد. او همان چشمه بود. و در مزامیر ۳۶ : ۹ او چشمه‌ی حیات داود است. او هنوز هم چشمه‌ی خاندان داود است.

و او آنجا که شاعر در قلب خود می‌گوید... شاعر گفت:

چشمه‌ایست که زان خون لبریز است،

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل

همان جاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران

زان همه لکه‌ی جرم و گناه فارغ می‌شوند.

او همان چشمه‌ی حیات است، چشمه‌ی آب. او کلام خداست.

۱۱۳. مردمان این روزهای آخر او را ترک کردند، یعنی آن کلام راستین و آب حیات را؛ آنها برای خود حوض‌های فرقه‌ای کنده‌اند، و باز هم حفر کرده و کنده‌اند...

۱۱۴. و اینک درمی‌یابیم که آنچه دارند حوض‌هایی شکسته است. و این حوض‌ها مملو از بذره‌ای بی‌ایمانی، تفاخرهای بی‌ایمانانه، برنامه‌های آموزشی و نظایر این هستند، [مملو از] چیزهایی که برخلاف وعده‌های خدا هستند. آنها شک‌کنندگان به کلام هستند.

۱۱۵. حال، کتاب مقدس گفت که حوض‌های آنها «شکسته» بودند. یک حوض و مخزن شکسته یعنی حوضی که «نشستی» دارد، و از آنجا چیزی در حال تراوش و برون‌ریزی است. و کار به کجا می‌رسد؟ به اینجا که آن برون‌ریزی‌ها سر از یک فاضلاب مذهبی به نام شورای جهانی کلیساها درمی‌آورد. و حوض شکسته، همگی آنها را به آنجا کشانده و هدایت می‌کند، چرا که آنها او را ترک کردند... چشمه‌ی آب حیات را و برای خود این حوض‌ها را ساختند.

۱۱۶. سیستم‌های بزرگ الهیات‌آموزی، آموزش و نظایر آن را حفر کرده و کنندند. امروزه از این نوع حوض‌ها حفر می‌کنند، به این شکل که آدم باید حتماً دارنده‌ی مدارک پی.اچ.دی (دکترای تخصصی)، دکترای حقوق، یا لیسانس یا چیزی از این دست باشد تا امکان موعظه کردن داشته باشد. حوض‌هایی که با

الهیات انسان ساخته پُر شده‌اند. آنها را به این مدارس و مراکز بزرگ آموزشی می‌برند و در آنجا الهیات انسان ساخته‌ی خود را به آنها تزریق می‌کنند و سپس آنها را با همان، راهی می‌کنند. در چه زمانه‌ای به سر می‌بریم، در زمانه‌ی حوض‌های ساخته‌ی دست انسان! عجیب نیست که آنجا به یک محل گند گرفته و متعفن بدل شده، خدای من، چون مردم خواهان نوشیدن از آن هستند.

۱۱۷. و وقتی امروز مردم در پی شادی باشند، چه می‌کنند؟ مردم برای رسیدن به شادی، به جای رو آوردن و پذیرفتن شادی خداوند به گناه رو می‌آورند. آدم‌هایی که به کلیسا می‌روند و ادعا می‌کنند خادم مسیح هستند وقتی به راستی عصبی می‌شوند سیگار روشن می‌کنند. آنها (زن‌ها) هم برای تفریح، لباس‌های نامناسب خود را به تن می‌کنند و بیرون می‌روند و مشغول چیدن چمن می‌شوند تا اگر مردی از آن حوالی می‌گذرد برایشان سوت بکشد. آنها هر کاری می‌کنند تا محبوب باشند. دلشان می‌خواهد شبیه ستاره‌های سینما شوند. شادی آنها در این است.

در حالی که عیسی گفت: «من برای آنها کافی هستم.»

دلیل آن که آنها سراغ این چیزها می‌روند این است که نمی‌خواهند از آن چشمه بنوشند. آنها آن را رد کردند. آنها نمی‌خواهند از آن بنوشند. آنها به نمونه‌هایی از یک نظام انسان ساخته می‌پیوندند، نوعی مخزن که پر از چیزهای راکد است که می‌توانند این گونه به سویس بروند.

۱۱۸. دیروز همراه بچه‌ها آن بالای رودخانه بودیم. به گمانم شنبه صبح بود. رفتیم پایین؛ بیلی روی قایق مشغول ماهیگیری بود. بچه‌ها را بالا بردیم. یعنی با نوه‌ی کوچکم، دخترم و پسر کوچکم رفتیم بالای رودخانه تا گشتی با قایق بزنیم. به خاطر آن آدم‌های آلوده و کثیف و نیمه برهنه‌ای که آنجا در رودخانه‌اند حتی نمی‌توانید یک دور با قایق برانید. یک قایق از کنارمان رد شد که دسته‌ای از آن پسرهای کوچک دوازده تا چهارده ساله سوارش بودند و هر کدامشان یک بطری مشروب و سیگاری در دست داشتند. اسم کارشان را «خوش گذراندن» گذاشته‌اند. خدای من! با وجود چنین سیستمی قرار است دنیا تا به کی برپا باشد؟

۱۱۹. بعد هم برای خلاص کردن خود از شرّ این فکر که وقتی بمیرند به جهنم خواهند رفت، کاری که می‌کنند این است که می‌روند به یکی از این مخزن‌ها و حوض‌های ساخته دست انسان می‌پیوندند. بنابراین همین‌گونه آدم‌ها به آن مخزن تعلق دارند. در آنها چیزی جز مستی دُم جنیان ناپاک و آلوده وجود ندارد. و آنها خودشان را به آن متصل می‌کنند چون به قول مادر پیرم، «آنها پرندگان هم‌پرند

که با هم یک دسته را شکل می‌دهند.» آنها به چشمه نخواهند آمد تا از آن زندگی گناه‌آلود پاک شوند. آنها مایلند همان‌جا زندگی کنند و با این حال شهادتی مبنی بر مسیحی بودن داشته باشند. چرا؟ آنها از او که چشمه‌ی راستین شادی، حیات، زندگی و رضایت‌مندی کامل است، رویگردان شده‌اند. برای همین این کارها را کردند، برای همین است که می‌خواهند به آن چیزها بپیوندند. آنها عده‌ای از آدم‌ها را دارند که به همه‌ی این جریان‌ات ایمان دارند.

۱۲۰. چندی پیش در اینجا، برادر فرد، من و برادر تام و عده‌ای از ما به یکی از کلیساهای باپتیست مشهور توسان رفتیم تا ببینیم مختصر چیزی گیرمان می‌آید که شاید اندکی حس خوشایند به ما منتقل کند. و واعظ چیزی درباره‌ی قوم بنی‌اسرائیل در مصر گفت که وقتی آنجا را ترک کردند سیر می‌خوردند و نظایر این و بعد دلشان می‌خواست برگردند و همان را بخوردند. گفت: «این جریان شبیه رفتار مردم امروز است.»

و همه‌ی ما گفتیم، «آمین!». چنین جماعتی را هرگز ندیده بودم. کل کلیسا جمعاً از واعظ چشم برداشتند و برگشتند تا ببینند چه کسی «آمین» گفته بود. انگار که آنها را تا حد مرگ ترسانده باشد. چنین کاری برای آنها ناآشنا بود.

درحالی که داود می‌گفت: «برای خداوند آواز شادمانی دهید، سرود را بلند کنید. او را با بربط حمد گوید! او را با رباب حمد گوید! هر آنکه روح دارد خداوند را حمد گوید! خداوند را حمد گوید!» خدا در قومش شادی می‌کند. بگذارید بیاموزند وقتی حرف درستی بیان می‌شود، «آمین» بگویند.

۱۲۱. چرا از این نظام و حوض‌ها و مخزن‌های دنیوی به نظام ایمان محور و وفادار خدا رونیاوریم؟ یعنی به چاه آرتزین که همان عیسی مسیح است؟ چرا به او رو نمی‌آورید؟ به آنجا که خدا منبع شادی وافر ماست، منبع رضایت‌مندی وافر ماست؟ زمانی که اعصابم بهم می‌ریزد، منشأ آرامش من خداست.

وقتی خُرد و آشفته خاطر می‌شوم، خشنودی خود را در مسیح می‌یابم، نه در سیگار، نه در امور دنیوی، نه در پیوستن به یک اعتقادنامه، بلکه در یافتن او، در همان کلام موعود که خودش گفت: «و اگر بروم، باز می‌آیم و شما را با خود خواهم برد.» من شادمانی خود را در این می‌یابم. شادی من اوست.

۱۲۲. امروز می‌گویند که با پیوستن به اینها و تشکیل شورای جهانی کلیساها در حال ساختن مکانی بهتر برای زندگی هستند. صادقانه بر این عقیده‌ام که در حال ساختن مکانی بهتر برای گناه کردن هستند. این فقط... کل این جریان در

هر حال گناه است! [چنین مکانی] نه برای زندگی بلکه برای مرگ [بهتر خواهد بود]. مکانی می‌سازند که در آنجا به جای زندگی، گناه می‌کنند.

۱۲۳. هر چیز دیگری که بیرون از عیسی مسیح و کلام حیات او باشد یک حوض شکسته است. هر آنچه بکوشد جایگزین آن شود؛ هر چیز که برای رسیدن به آرامش می‌آزمایید، سراغ هر چیز که می‌روید تا رفاه برایتان به ارمغان بیاورد، هر نوع شادی که از هر چیز دیگر حاصل می‌کنید تا به منزله‌ی جایگزینی برای آن حقیقت باشد، یک حوض شکسته‌ی مملو از کثافت است. او خرسندی کامل عطا می‌کند.

۱۲۴. به خاطر دارم که اینجا چند تابستان قبل‌تر از در پستی خارج شدم. یک جوان تمسخرگر آنجا بود و به من گفت: «می‌دانی، دلیل اینکه همواره راجع به زن‌ها این‌گونه حرف می‌زنی و درباره‌ی پوشش آنها و شورت‌ها و اینها صحبت می‌کنی [چیست]، دلیلش این است که پیرمردی بیش نیستی»، گفت که: «دلیلش همین است.»

گفتم: «نگاه کن. چند سالت است؟»

گفت: «بیست و هفت.»

۱۲۵. گفتم: «وقتی سال‌ها جوان‌تر از تو بودم، همین را موعظه می‌کردم.»

من چشمه‌ی شادمانی را یافتم. او سهم من است. آمین! مادامی که او آن را تأمین می‌کند، عین زیبایی است. این... این هنر من است، یعنی نگرستن به او و تماشای اینکه دست او به چه سان کار می‌کند و مشاهده‌ی اینکه چه می‌کند. من سرچشمه‌ی دیگری نمی‌شناسم!

گر انبهاست جریانی که

به سان برف سپیدم می‌کند؛

چشمه‌ی دیگری نمی‌شناسم،

هیچ چیز مگر خون عیسی را.

چشمه‌ایست که زان خون لبریز است

زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل

همان جاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران

زان همه لکه‌ی جرم و گناه فارغ می‌شوند.

۱۲۶. به شما می‌گویم که جز آن چشمه‌ی الهی، چشمه‌ی دیگری نمی‌شناسم. وقتی ناپاک بودم، مرا پاک ساخت. مرا در پاکی حفظ می‌کند زیرا دلم می‌خواهد

درست در کنار آن زندگی کنم و از آب تازه‌ای بنوشم که روحم را از شادی پر می‌کند.

امکان دارد که چنان پس بیفتم و حس کنم که به سختی می‌توانم یک دور دیگر به کارم ادامه دهم... و نمی‌توانم جایی بروم؛ سپس می‌توانم به زانو افتاده و روی یک وعده‌ی مشخص انگشت بگذارم و بگویم: «خداوند خدا، قوت من تو هستی. رضامندی من، تو هستی. کل در کل من، تو هستی.» و [بعد] می‌توانم حس کنم که چیزی از درونم شروع به جوشش و غلّیان می‌کند. و از آن وضعیت خارج می‌شوم.

۱۲۷. درحالی که پنجاه سالگی را پشت سر گذاشته‌ام، یک روز صبح بیدار می‌شوم، می‌دانید که چگونه است، به سختی می‌توانید پا را از تخت بیرون بگذارید. خدای من، به سختی می‌توانید این کار را بکنید؛ و یک نفر هم پشت در ایستاده و بر در می‌کوبد، بیلی است که به من می‌گوید که یک مورد فوری پیش آمده و باید به جایی بروم. با خود می‌اندیشم، «چگونه می‌توانم این کار را بکنم!» سعی کن یک پایت را بیرون بگذاری.

با خود فکر می‌کنم «تو آن چشمه‌ای هستی که قوت من از آنجاست. آمین! قوت و اعانت من از جانب خداوند است. تو چاه آرتزین من هستی! نیروی جوانی من تو هستی! "آنهاپی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد، خواهند خرامید و درمانده نخواهند شد." خداوند خدا، وظیفه‌ام این است که بروم. من به محل انجام وظیفه فراخوانده شدم.» و در همان دم نخست، چیزی در درونم شروع به غل‌غل می‌کند.

۱۲۸. آن روز در آنجا و در محلی کوچک یعنی در شهر توپیکا کانزاس جلسه داشتم؛ یک آقای جوان آنجا بود، یک واعظ جوان که از اولین حامیان من است. برادر رُی که اینجا نشسته‌اند آن محل را به خاطر دارند. در آن مکان فوق‌العاده... سقف روی آن واعظ خراب شده بود و دیوار کناری او را له و خرد کرده بود. این رفیق جوان در حال مرگ بود. کبدش ترکیده بود. طحالش بیرون زده بود. چندین تُن آوار روی او فرو ریخته بود.

۱۲۹. هنگام صبحانه مشغول گفتگو با خانمش بودم. گفتم: «خانم، می‌دانید اگر عیسی اینجا بود چه می‌کرد؟» گفتم: «وقتی او از من حمایت کرد و گفت: "به این کلام ایمان دارم" از مسیح حمایت می‌کرد.» و گفتم: «این کار حُقه‌ی شیطان است.» گفتم: «اگر عیسی اینجا بود می‌رفت و دستان مقدسش را بر او می‌گذاشت

و حال آن پسر خوب می‌شد. کار به این ندارم که کبدش ترکیده است. او خوب می‌شد چون عیسی در حالی به آن سو گام برمی‌داشت که دقیقاً از کیستی خود آگاه بود. او از دعوت خود آگاه بود، حق با نگاشته‌ها بود، در وجود او مسلم و معلوم می‌شد که از کیستی خود آگاه بود و جای تردید در آن نبود. عیسی بر او دست می‌گذاشت و می‌گفت، فرزند، خوب شو و حرکت کن.» گفتیم: «در این حالت همی دیوهای جهنم هم قدرت کافی برای کشتن او نخواهند داشت.» گفتیم: «او خوب خواهد شد.» اما گفتیم: «می‌بینی عزیز، او عیسی بود، دستان مقدس خدا.»

گفتیم: «من یک گناهکارم. من زاده‌ی خواهش بشری هستم. پدر و مادرم هر دو گناهکار بودند و من مرد بی منفعتی بیش نسیتیم.»

و گفتیم: «اما می دانی چیست؟ اگر خدا یک رویا نشانم دهد و مرا به آنجا بفرستد حکایت دیگری است و قضیه متفاوت خواهد بود.» گفتیم: «خواهم رفت و بر او دست خواهم گذاشت و او بیرون خواهد آمد، به شرطی که خدا رویایی نشانم دهد.»

۱۳۰. سپس با خود اندیشیدم، «به هر حال، اگر رویایی هم در کار باشد قرار است چه جور چیزی باشد؟ نهایتاً همان دست‌های ناپاک بر وی گذاشته خواهد شد، همان شخص است که برای او دعا خواهد کرد با همان دست‌های ناپاک.»

سپس شروع کردم به فکر کردن به این نکته که: «من نماینده‌ی او هستم، پس خدا من را نمی‌بیند. خون آن پارسای یگانه است که آنجا و بر روی مذبح قرار گرفته است؛ و همان برای من شفاعت می‌کند. بسندگی و کفایت من اوست، دعای من اوست، حیات من اوست.» گفتیم: «تنها عاملی که مرا وامی‌دارد تا با ایمان بر وی دست بگذارم رویاست، چون به رویا ایمان دارم. اما بدون رویا، همان ایمان همان کار را خواهد کرد؛ بنابراین روی خودم به هیچ وجه نمی‌توانم حساب کنم اما روی او که کل در کل من است می‌توانم حساب کنم. او حیات من است. او فرستنده‌ی من است. هیچ فرقه‌ای مرا نفرستاده است؛ اوست که مرا فرستاده است. هلولویا! به نام او خواهم رفت و بر وی دست خواهم گذاشت.» به آنجا رفتیم و بر آن پسر دست گذاشتیم و آن شب در صحت و سلامت در جلسه‌ی ما حاضر بود. آمین!

۱۳۱. آری، او آن چشمه است. «چشمه‌ی دیگری نمی‌شناسم. مگر خون عیسی را!» من مردی ناپاک و عصیانگری بیش نیستم، همی ما چنین هستیم، اما در برابر خدا کامل هستیم. «پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان



است، کامل است.» چگونه ممکن است چنین باشید؟ چون در آنجا یک شخص کامل، ما را نمایندگی می‌کند. آن چشمه هر روز اینجاست، تازه‌ی تازه... نه یک چیز راکد، بلکه امر تازه‌ای که همه گناهانم را می‌شوید. آن چشمه اوست.

۱۳۲. حال در خاتمه‌ی بحث باید این نکته را بگویم؛ هر چیزی غیر و متفاوت از این [چشمه] یک حوض شکسته است و نهایتاً هر آنچه درونش ریخته باشید را از آن بیرون خواهد تراوید، یعنی اگر کل امید و زمان و هر چیز دیگران را درون یکی از آن حوض‌های راکد قرار داده باشید. عیسی گفت که آنها حوض‌های شکسته هستند. خدا گفت: «آنها شکسته‌اند و هر آنچه در آن ریخته شود، بیرون خواهد تراوید و [چیزی در آن نخواهد ماند] از همین رو نمی‌توانید با آنها خیلی دور بروید. او تنها راه منتهی به حقیقت، حیات، شادمانی و آرامش ابدی است. او یگانه شخص و یگانه راه منتهی به آن امور است. خدای من!

۱۳۳. چشمه‌ی لایزالِ حیات، عیسی مسیح است. چرا؟ او کیست؟ همان کلام؛ او کلام، حیات، چشمه و «دیروز، امروز و تا ابد همان است.» برای ایماندار راستین، او بالاترین خوشی و متعالی‌ترین حیات است. والاترین شادی او، در مسیح است. نه پمپ کردن، نه کشیدن، نه پیوستن، نه تخلیه [به کاری نمی‌آیند]، فقط ایمان و آرامش [در او] مهم است. او برای ایماندار چنین جایگاهی دارد.

۱۳۴. نظیر پدر ابراهیم؛ او هرگز نه چیزی را کشید، نه مضطرب و نه نگران شد. او کلام را داشت. او بر روی سینه‌ی الهی آرام گرفته بود. وقتی ابراهیم صد ساله بود خدا بر او ظاهر شد و گفت: «من هستم، خدای قادر مطلق» واژه‌ی عبری آن *اللهای* به معنی «سینه ستبر» است. «پیر شده‌ای و نیرویت رفته است، اما فقط بر روی سینه‌ام بیارام و از این چشمه نیرو بگیر.» آمین! او به چه چیز خود را پروراند؟ یک بدن جدید. او از سارا یک نوزاد داشت و پنجاه سال بعد هم هفت فرزند از یک زن دیگر داشت.

۱۳۵. الهی! عهد عتیق نشان می‌دهد که او چه کرد و عهد جدید می‌گوید که او چه خواهد کرد. آمین! در عهد عتیق...

۱۳۶. اکنون هوا نیز مساعد نیست، بنابراین شتاب خواهم کرد و همین حالا اینجا را ترک خواهم کرد، یعنی فقط تا یک دقیقه دیگر...

دلم می‌خواهد پیش از خاتمه‌ی بحث، این مطلب را بگویم. یکبار توانستم یک نمونه‌ی خوب از این جریان را تجربه کنم. مشغول گشتزنی بودم. و بسیاری از آنها که اینجا هستند... آنجا حوالی جورج تون، آن پایین در میل تون پشت تپه‌ها یک چشمه وجود داشت. یک چاه آرتزین. و در آنجا آب در حد چهار یا پنج

فوت به شکل مداوم فوران می‌کرد و دور آن، یک چشمه‌ی بزرگ بود. و درست در همان حوالی کلی از آن گیاهان که به آن پونه می‌گویند روییده بود، از خانواده‌ی نعناع. و تشنه که می‌شدم عادت داشتم تا آن چشمه بروم. و همان جا دراز می‌کشیدم و فقط می‌نوشیدم و می‌نوشیدم و می‌نشستم و صبر می‌کردم و باز هم می‌نوشیدم.

و سال به سال می‌آمدم و به آن چشمه سر می‌زدم. هرگز چه در زمستان یا در تابستان قطع نشد. هیچ چیز نمی‌توانست آن را منجمد کند. شما نمی‌توانید یک چاه آرتزین را منجمد کنید. نه! نه! کار به این ندارم که هوا چقدر سرد می‌شود، [سرما] منجمدش نمی‌کند. می‌توانید یک مخزن را منجمد کنید، سرمای اندک این کار را خواهد کرد. ملاحظه می‌کنید؟

اما هر آنچه در جنب و جوش باشد و در درون آن حیات باشد همچنان خواهد جنبید. و نمی‌توانید چاه آرتزین را منجمد کنید. فارغ از این امر که روح یأس و افسردگی تا چه اندازه آن حوالی را فراگرفته باشد، این چاه همواره زنده است. در کنار آن چاه زندگی کنید.

۱۳۷. و متوجه شدم که هرگاه به آنجا می‌روم، از آن آب تازه می‌نوشم! هیچ‌گاه لازم نیست که نگرانش باشید و بگویید: «اگر به آنجا بروم و دیگر جاری نباشد چطور؟» جریان برقرار بود...

۱۳۸. یک مزرعه‌دار پیر به من گفت: «پدربزرگم از آن آشامیده است.» و گفت: «از حجم و مقدارش هرگز کاسته نشده است، همچنان همان چاه است که می‌جوشد و وارد بلو ریور می‌شود.»

۱۳۹. با خود اندیشیدم: «عجب جای خوبی برای آب نوشیدن است!» برای رسیدن به آنجا مجبور بودم نزدیک یک مایل خارج از جاده راه بروم، بس که جای فوق‌العاده‌ای برای نوشیدن بود. چقدر آن آب گوارا بود! خدای من!

و اکنون که به آنجا و آن بیابان یعنی آریزونا خواهم رفت همچنان به آن فکر می‌کنم، «کاش می‌شد پای آن چاه شگفت‌انگیز که آنجا بود، بنشینم.»

چنانکه داود یک بار گفت: «کاش می‌شد یک بار دیگر از آن چاه بنوشم!» اگر می‌توانست فقط به آنجا برود!

۱۴۰. و یک روز نشستم و اتفاق کوچک بامزه‌ای افتاد. [خطاب به چاه] گفتم: «چه چیز این طور تمام مدت خوشحال و شادت کرده است؟ آرزو داشتی بتوانم این طور شاد باشم. چرا از وقتی که به اینجا می‌آیم هرگز غمگین ندیدمت؟ حتی

یک مورد حزن انگیز در تو نیست.» گفتم: «وجودت را تماماً خوشی و شادی فراگرفته. می‌پری، می‌جوشی و جست و خیز می‌کنی. زمستان یا تابستان ندارد، سرما و گرما ندارد. در هر شرایطی، وجودت سرشار از شادی و خوشی است. چه چیز...؟ دلپیش چه چیز است؟ آیا به این دلیل است که از تو نوشیدم؟»

«نه.»

گفتم: «شاید خرگوش‌ها از تو می‌نوشند و تو از این بابت، بسیار خرسندی؟»

«نه.»

گفتم: «خوب، چه چیز چنین تو را به غلّیان می‌آورد؟ چه چیز چنین خوشحالت می‌کند؟ چه چیز همواره وجودت را از شادی پر می‌کند؟» گفتم: «آیا دلپیش این است که پرنده‌ها از تو آشامند؟»

«نه.»

«چون من از تو آشامیدم؟»

«نه.»

گفتم: «خوب، چه عاملی چنین وجودت را پر از شادی و خوشی می‌کند؟»

۱۴۱. و اگر آن چاه می‌توانست جوابم را بدهد، می‌گفت: «برادر برانهام، دلپیش این نیست که از اینجا آشامیدی؛ این نکته برای من ارزشمند است، اینکه می‌توانم پرندگان را سیراب کنم هم همین‌طور. من می‌توانم هر کس را که مایل به نوشیدن است، سیراب کنم. تنها کاری که باید بکنید این است که به اینجا بیایید و بنوشید. اما آنچه شادم می‌کند، نفسِ غلّیان و فوران نیست، چیزی است که در درونم است و مرا به غلّیان و فوران وامی‌دارد.»

۱۴۲. و زندگی سرشار از روح نیز چنین کیفیت و حالتی دارد. چنان که عیسی گفت، او درون... می‌بینید، او چاه‌هایی را در اختیارتان می‌گذارد که از آن، حیات جاودان فوران می‌کند، یک چاه آرتزین که جریان آن به صورت دائم برقرار است. باقی اعضای کلیسا چه پایین باشند چه بالا، شما همچنان در کنار چاه هستید.

وقتی به یک چشمه‌ی الهی و یک چاه آرتزین دعوت شدید چرا دیگر سراغ یک نظام فرقه‌ای و یک حوض پر از انواع انگل‌ها و همه‌ی اینها بروید و از آن چیز راکد بنوشید؟

۱۴۳. و در این فکر که به چه سان [ آب در آن چشمه ] با فشار بیرون می‌زند و شیرین‌کاری می‌کند و غل‌غل می‌کند و می‌خندد و شادی می‌کند و جست و خیز

می‌کند و از فرط شادی بالا و پایین می‌پرد. هوا سرد و بارانی باشد یا گرم و خشک، وقتی سایر نقاط کشور در حال خشکیدن است او مثل همیشه در حال جوشش است. چرا که در اعماق و بطن آن صخره‌ها که از آن برمی‌آید، ریشه دوانده است.

۱۴۴. بگذار به آن چشمه زیست کنم! همه‌ی آن سیستم‌های انسان ساخته‌ی خود را بردارید، همه‌ی آن چاه‌های راکتان یا در واقع حوض‌های راکتان را... و بگذارید به این چشمه بیایم، به آنجا که او در پُری و کاملیت خود حضور دارد. شادی و خوشی من اوست. روشنایی من اوست. قوت من اوست. آب من اوست. حیات من اوست. شفا دهنده‌ی من اوست. منجی من اوست. شاه من اوست. هر چه نیاز دارم در او یافت می‌شود. چرا سراغ چیز دیگری بروم.

۱۴۵. برادر، خواهر، آیا امشب به این چشمه نخواهید آمد؟ اگر تا به حال آنجا نبودید، نمی‌خواهید امشب در حالی که سرهایمان را خم می‌کنیم، آن را دریافت کنید؟

۱۴۶. از آن حوض‌های شکسته، آب نشت می‌کند و برون می‌تراود و جهان به درون آن چیزها فرومی‌رود و فرومی‌غلند، در کثافات ناشی از آن آخورها که از روزهای پیشین به جا مانده است. چرا آن چاه الهی را در نمی‌یابیم که چنین عناصری در آن جایی ندارند، آن چشمه‌ای که لبریز از خونی است، که از رگ‌های عمانوئیل جاری شد؟ چرا امشب آن را نمی‌پذیرید؟ باشد که خدا امشب در این خطه‌ی خشک و تشنه، یار و یاورمان باشد. چنانکه نبی گفته است: «او صخره‌ی عظیم در زمین تعب آورنده است.» او آن چشمه است. آیا امشب در حالی که دعا می‌کنیم در قلب‌های خود به نزد وی نخواهید رفت؟

۱۴۷. پدر آسمانی عزیز، چشمه‌ی دیگری وجود ندارد، و موسیقی در حال اجرا هم در راستای همین مطلب است: «چشمه‌ی دیگری نمی‌شناسم؛ هیچ چیز غیر از خون عیسی را.» در آنجا زاده شدم؛ در آنجا نمو کردم؛ دلم می‌خواهد در آنجا زندگی کرده و بمیرم و بازبرخیزم، یعنی در حضور او. خداوندا، بگذار همواره در حضور وی باشم، چرا که غیر از او، آشنایی ندارم. نه اعتقادنامه‌ی و نه عشقی... مرا جز مسیح، عشقی و اعتقادنامه‌ی نیست و نه کتابی مگر کتاب مقدس و نه هیچ چیز دیگر و نه شادی و نه خوشی خارج از او. خدایا اگر او را از من بگیرند اهمیت نمی‌دهم که چه میزان دارایی دنیوی در تملک دارم، آن چیزها همچنان مرده خواهند بود، و من با دستانی که روی سر می‌گیرم، سرگردان خواهم چرخید. خداوندا اگر او را از من بگیری، خواهم مرد. اما اگر

او در وجودم باشد، آنگاه ماه دسامبر هم به اندازه‌ی ماه می برایم خوشایند است و دیگر نه محل گرم وجود دارد و نه مکان خشک، حتی مرگ را دیگر ظفوری نیست. پدر، بگذار او را داشته باشیم. او را به وفور به ما عطا فرما و به هر ایمان‌داری که امشب اینجاست، همان‌ها که در این مکان منتظر ماندند.

۱۴۸. بسیاری از آنها باید مسیر بازگشت به خانه را رانندگی کنند و باشد که به این فکر کنند که: «من در کنار آن چشمه زندگی می‌کنم. من در آنجا ساکنم و هر ساعت از آب نو و تازه می‌نوشم.»

۱۴۹. و اگر هنوز آن را دریافت نکرده‌اند، باشد که هم اینک او را دریافت نموده و بپذیرند تا به این ترتیب آن چشمه را همراه خود داشته باشند: «و من تا انقضای عالم، همراه شما می‌باشم.» پدر این امور را عطا فرما.

۱۵۰. اینک در حالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، کسی امشب در اینجا هست که... یا در واقع چند نفر خواهند گفت که: «خداوندا، همین حالا مرا به آن چشمه هدایت فرما. من به هیچ وجه برای آنکه فقط شنونده باشم به اینجا نیامدم؛ به اینجا آمدم تا به یک چیز ارزشمند برسم، خداوندا به اینجا آمدم تا تو را پیدا کنم و به تو برسم. امشب به تو نیازمندم. همین حالا به قلبم بیا. خداوندا آیا چنین خواهی کرد؟» خدا به شما برکت دهد. خداوند به تکتاک حاضران برکت دهد.

۱۵۱. پدر دست‌های بالا رفته را دیدی، حتی آن دست‌هایی که آن بالا و گرداگرد دیوار و در محوطه‌ی بیرونی بالا رفت. پدر آنها را دیدی. دعا می‌کنم تا هر چه نیاز دارند را فراهم کنی. خداوندا شاید آنها از یک حوض مخزنی که نه می‌نوشیدند، چیزی مخصوص یک توقفگاه بین‌راهی، همان جا که کسی یک مخزن کنده است و به انواع آموزه‌های عجیب منکر کلام، آلوده شده است. خدایا دعا می‌کنم که امشب به سوی آن چشمه، یعنی چشمه‌ی حیات بشتابند. اینک آنها را به نام عیسی مسیح در عهد با تو قرار می‌دهم.

۱۵۲. تو به من گفتی: «اگر به نام من چیزی بخواهید، به شما داده خواهد شد.» خداوندا، اگر فکر نمی‌کردم و باور نداشتم که داده می‌شود، نمی‌طلبیدم. چون در آن حالت، گفتنش فقط به معنی ادای تشریفات و به جا آوردن یک رسم و عادت خواهد بود. اما صادقانه برای آنها دعا می‌کنم، با این باور که آنچه دادی را عطا خواهی نمود.

۱۵۳. و اینک از امشب آنها را از آن حوض‌ها بیرون می‌کشم. آنها را از محلی که در آن می‌نوشیدند و ناراضی بودند بیرون می‌کشم و به آن چشمه می‌برم. و این کار را به نام عیسی مسیح می‌کنم.

۱۵۴. خداوندا آنها از آن تو هستند. بگذار تا از محضرت، از آب زنده، از چشمه‌ی آب حیات بنوشند، در نام عیسی مسیح می‌طلبم. آمین. خداوندا، عطا فرما.

مقدس و گرانبهاست جریان‌ی که

چون برف سپیدم می‌کند؛

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ چیز مگر خون عیسی را.

چیست که گناهانم را تواند شست؟

هیچ چیز مگر خون عیسی؛

چیست که از نو مرا درست تواند کرد؟

هیچ چیز مگر خون عیسی.

ای عیسای خداوند آنها را شفا ده! به نام عیسی مسیح خداوند، عطا فرما. خدایا دعا می‌کنم که تو...؟!... تو بر همه چیز آگاهی.

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ چیز مگر خون عیسی را...

۱۵۵. به این فکر کنید، چشمه‌ای دیگر را نمی‌شناسم! جز او آشنایی ندارم.

نمی‌خواهم داشته باشم. هیچ چیز مگر خون عیسی!

پربهاست آن جریان که

چون برف سپیدم می‌کند؛

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ چیز مگر خون عیسی را.

۱۵۶. در حالی که بازهم این سرود را می‌خوانیم دست‌های هم را بفشارید. آیا

یکدیگر را دوست می‌دارید؟ آیا در اینجا کسی هست که موردی علیه کسی دیگر

داشته باشد، اگر هست بروید و آن را حل کنید. آیا این کار را خواهید کرد؟

نگذارید هنگام ترک اینجا شرایط به همان شکل باشد. می‌بینید؟ اگر موردی علیه

کسی دارید بروید و آن را حل و فصل کنید، همین حالا. همین حالا فرصتی در

اختیار شماست تا بروید و بگویید، «برادر، خواهر من چیزی درباره‌ی شما

گفتم، آن گونه که نمی‌باید فکر کردم. در این کار تعمد نداشتیم. مرا ببخش.»

می‌بینید، راهش همین است. چنان کنیم که آن چشمه را همواره در میان خود

داشته باشیم. می‌بینید؟

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ مگر خون عیسی را.

پربهاست جریانی که

چون برف سپیدم می‌کند

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ چیز مگر خون عیسی را.

۱۵۷. آیا او شگفت‌انگیز نیست؟ هیچ چشمه‌ی دیگری وجود ندارد! خود را با چیزهای دیگر، آلوده نخواهیم کرد. ما جدا شده‌ایم و دنیا را پشت سر خود رها کرده‌ایم. ما دیگر نه سیرهای مصر را می‌خواهیم و نه حوض‌های شکسته را. ما همراه خداوند عیسی، آن صخره‌ی کوبیده شده، در حال پیمودن راه هستیم و به آن منّ که از بالا می‌آید تغذیه می‌شویم و از غذای آسمانی می‌خوریم و از آن صخره می‌نوشیم. آمین!

چشمه‌ای دیگر نمی‌شناسم

هیچ چیز مگر خون عیسی را.

حال، سرهایمان را خم کنیم.

۱۵۸. دعا می‌کنیم که خدا تکاتک شما را بسی دولتمندانه برکت دهد و فیض و رحمتش در طول هفته‌ی پیش رو شامل حالتان شود. و اگر اکنون و در این فاصله چنین افتد که یک نفر به آن سوی پرده [هستی] روانه شود و نقل مکان کند، فقط این را به یاد داشته باشید که تا زمان دیدارمان به اندازه چند ساعت خواب و استراحت بپوشانده است. این سخن را به خاطر داشته باشید که: «ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست، زیرا صور واپسین خدا باید به صدا درآید...» تا این لحظه ششمین صور به صدا در آمده است. و هفتمین صور، درست به مانند هفتمین مهر، مقارن با بازگشت خداوند خواهد بود. «صور به صدا درخواهد آمد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.» و تا آن زمان در حال استراحت هستند.

۱۵۹. و اگر آسیبی به شما رسید، این را به یاد داشته باشید که:

خویش را به نام عیسی مجهز نما؛

تا محافظ و سپر هر خطر و دام باشد

و آنگاه که وسوسه‌ها جمع می‌شوند تا تو را احاطه کنند،

در دعا تنها آن نام مقدس را بر زبان جاری کن (و شیاطین خواهند گریخت).

۱۶۰. فقط به خاطر داشته باشید، امیدواریم تا صبح یکشنبه‌ی آینده با شما دیدار کنیم. بیماران و رنجوران را بیاورید. برای شما دعا خواهم کرد. اینک شما هم برایم دعا کنید. آیا چنین خواهید کرد؟ بگویید: "آمین" [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] دعا خواهم کرد تا خدا به شما برکت دهد.  
... نام در دعا.

گرانبهاست این نام، گرانبهاست این نام، و چقدر هم دلنشین!

امید زمین و شادمانی آسمان‌ها؛

گرانبهاست این نام و چقدر هم دلنشین!

امید زمین و شادمانی آسمان‌ها.

خم می‌شوند به نام عیسی

و به روی خود به پایش به خاک می‌افتند،

آن شاه شاهان که در آسمان بر سرش تاج خواهیم نهاد،

آنگاه که سفرخویش را کامل کنیم.

گرانبهاست این نام، و چقدر هم دلنشین (آیا گرانبها و دلنشین نیست؟)

امید زمین و شادمانی آسمان‌ها؛

گرانبهاست این نام، گرانبهاست این نام، و چقدر هم دلنشین!

امید زمین و شادمانی آسمان‌ها.

۱۶۱. ترک کردن شما همواره دشوار است. هر چند می‌دانم که دارید [ از گرما] اذیت می‌شوید، اما نکته‌ای هست که... بیابیم بندی از یک سرود را بخوانیم، آیا آماده‌اید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین" - گروه تألیف] آیا این کار را خواهید کرد؟ متبارک باد رشته‌ای که وصل می‌کند، همین سرود خواهد. چند نفر این سرود قدیمی را می‌شناسند؟ ما سال‌ها قبل این سرود را می‌خواندیم.

۱۶۲. و امشب داشتم فکر می‌کردم «فقط دو دست از میان آن صدها دست مانده است» یعنی از دورانی که این سرود را در خیمه می‌خواندیم و دست‌های یکدیگر را می‌گرفتیم. متبارک باد رشته‌ای که وصل می‌کند. بسیاری از آنها را آن بالا در آن آرامگاه، به خاک سپردم. آنها به انتظار نشسته‌اند. آنها را دیگر بار خواهم دید. یک بار آنها را در یک رویا دیدم، یعنی زمانی که در حال نظاره آن سوی پرده بودم. آنها آنجا هستند.

حین خواندن این سرود سرهایمان را خم کنیم.



متبارک باد رشته‌ای که

وصل می‌کند قلوب ما را در محبت منجی؛

مشارکت...

به آنچه در آن بالاست می‌ماند

آنگاه که ما...

و اکنون دست یک نفر را بگیرد.

آن بخش جدا افتاده...

اینک سر خود را خم کنید.

و درونمان را رنج و اندوه فرامی‌گیرد؛

لیکن باید در قلب‌هایمان متحد بمانیم،

و امیدمان دیدار مجدد باشد.

۱۶۳. اینک در همان حال که سرها خم شده است، جلسه را به شبان واگذار



می‌کنم و مرخص می‌شوم...

حوض‌های شکسته FRS64-0726E

(Broken Cisterns)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر یکشنبه ۲۶ جولای ۱۹۶۴ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و بی کم و کاست در زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2014 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. BOX 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org